



محتوای طنز در آثار محمدعلی افراشته

آیدا پارس پور^۱ (نویسنده مسئول)

کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی

عصمت خوئینی^۲

استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه خوارزمی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۰۵/۲۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۶/۲۴

چکیده

محمدعلی افراشته (۱۲۸۷-۱۳۳۸)، از پیشگامان شعر گیلکی و از نامداران طنز اجتماعی در قالب شعر و نثر ساده فارسی است. او در آثار خود، به دفاع از زحمت‌کشان پرداخته است و به همین دلیل از برجسته‌ترین نمایندگان ادبیات کارگری به شمار می‌رود. هنر افراشته این است که با استفاده از طنز، مردم را به اندیشیدن درباره‌ی حقوق اجتماعی خود ترغیب می‌کند. روزنامه‌ی چلنگر که از سال ۱۳۲۹، به مدت دو سال و

۱. aida.parspour@yahoo.com

۲. e.khoeini@yahoo.com

نیم منتشر می‌شد، حاصل زندگی ادبی افراشته و به نوعی بازتاب دهنده عقاید و افکار اوست. اغلب آثار افراشته، در این روزنامه چاپ شده است.

محتوای آثار افراشته نقد اوضاع سیاسی و اجتماعی است که در قالب شعر، داستان، نمایشنامه و تعزیه و با زبان طنز مجال بروز یافته است. وی در مواجهه با جامعه‌ی ایران آن روزگار، مشکلات عظیمی را مشاهده می‌کند که موجب تباهی و عقب‌ماندگی جامعه‌ی ایرانی گردیده است؛ در نتیجه به عنوان فردی وطن‌دوست و شاعری انقلابی و روشنفکر با استفاده از زبان ساده‌ی طنزآمیز مشکلات را در آثار خود انعکاس می‌دهد و بر اساس نوع گرایش‌های سیاسی خود، برای درمان دردهای آن راه حل نشان می‌دهد.

نوشته‌ی حاضر با بررسی محتوایی مجموعه‌ی آثار محمدعلی افراشته، زمینه‌های مختلفی از نقد اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اخلاقی را در نمونه‌های فراوانی از نظم و نثر آثار وی بازنموده است.

کلیدواژه‌ها: محمدعلی افراشته؛ طنز اجتماعی؛ ادبیات کارگری؛ نقد.

مقدمه

طنز، انتقاد غیرمستقیم از کج‌روی‌های جامعه، با بیانی خنده‌آور، برای اصلاح کاستی‌هاست. هر چقدر شرایط سیاسی و اجتماعی خفقان‌آورتر و فاصله‌ی طبقاتی بیشتر شود و دموکراسی و آزادی بیان کم‌رنگ‌تر گردد، طنز به‌عنوان سلاحی برای انتقاد بیشتر رواج می‌یابد. طنز با فکاهی تفاوت دارد؛ زیرا برخلاف فکاهی هدف آن صرف خندانند نیست. از طرفی طنز با هجو نیز تمایز دارد، زیرا هدف آن مانند هجو شخصی و انتقام‌جویانه نیست. در کتاب فرهنگ واژگان طنز، تعریف طنز چنین آمده است: "در اصطلاح ادبی، طنز به نوع خاصی از آثار منظوم یا منثور ادبی گفته می‌شود که اشتباهات یا جنبه‌های نامطلوب رفتار بشری، فسادهای اجتماعی و سیاسی یا حتی تفکرات فلسفی را به شیوه‌ای خنده‌دار به چالش می‌کشد." (اصلاحی، ۱۳۸۷: ۱۴) دکتر شفیعی کدکنی طنز را «تصویر هنری اجتماع نقیضین» می‌داند و می‌نویسد: "طنزهای جاودانه‌ی تاریخ آن‌هایی هستند که هنرمند ضمن تصویر هنری اجتماع نقیضین، در خدمت تجاوز به

تابوها، به ساختن یک تیپ موفق شود، تیپی که در تاریخ قابل تکرار باشد." (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۴۶۹)

بر این اساس، می‌توان نتیجه گرفت که طنز نوعی از انواع ادبی با هدف برافکندن ریشه‌های فساد است و خنده یکی از ویژگی‌های آن است. از طرفی، طنز حاصل خفکان است و در اثر قیدوبندهای اجتماعی و سیاسی ایجاد می‌شود. آراین‌پور، طنز را بالاترین درجه نقد دانسته و عقیده دارد که قلم طنزنویس با هرچه مرده و کهنه است و زندگی را از ترقی و پیشرفت بازمی‌دارد، بی‌گذشت و اغماض مبارزه می‌کند. وی قلم طنزنویس را به کارد جراحی تشبیه کرده است که با همه تیزی و برندگیش، جان‌کاه و کشنده نیست، بلکه آرام‌بخش و سلامت‌آور است. زخم‌های نهانی را می‌شکافد، پلیدی‌ها را بیرون می‌ریزد، عفونت را می‌زداید و بیمار را بهبود می‌بخشد. (آراین‌پور، ۱۳۷۲: ۳۶-۳۷)

در مورد کارکرد طنز، نظرات مختلفی وجود دارد. انتقاد، کارکرد اصلی و عمده طنز است، اما به عقیده‌ی گروهی، طنز بر اساس بافت‌های فکری، فرهنگی، زبانی، اجتماعی، سیاسی، زمان و مکان کارکردهایی متفاوت و متکثر پیدا می‌کند. طنز گاهی حقیقتی را بیان می‌کند که ما نباید یا نمی‌خواهیم آن را به زبان آوریم. گاهی ما را از نکته‌ای ظریف آگاه می‌کند که ما توجهی به آن نداشته‌ایم. گاهی با شوخی کردن درباره موضوعاتی که از حل آن عاجز شدیم، تنش‌های ما را کاهش می‌دهد و یا دیدگاه ما را در برابر دانسته‌های قبلی‌مان تغییر می‌دهد. (تجبر، ۱۳۹۰: ۷۴)

دکتر فتوحی، کارکرد اصلی طنز را اصلاح‌گری، شادی‌بخشی و سرگرم‌کنندگی می‌داند و عقیده دارد که هیچ یک از این سه مورد به تنهایی معرف سرشت ذاتی طنز نیست. (فتوحی، ۱۳۹۰: ۳۷۸)

به‌طور کلی، طنز نوعی تنبیه اجتماعی است که غفلت را مجازات می‌کند و هدف آن اصلاح است، نه نکوهش و مردم‌آزاری. در واقع حاصل طنز خنده و اشک است؛ خنده‌ای تلخ که در مقابل زشتی‌ها و بی‌عدالتی‌ها شکل می‌گیرد.

در باب پیشینه‌ی طنز، در یک نگاه کلی طنز در ادبیات فارسی حضور دارد و سرآغاز آن با آغاز ادبیات دری گره خورده است. اگرچه آثار به جا مانده بسیار محدود است، اما آن اندازه هست که هرگونه تردیدی را در وجود آن برطرف سازد. ولی باید گفت، در ادبیات کلاسیک

ایران، طنز به‌عنوان نوع ادبی مستقل شناخته نبوده است. وابستگی شاعران و نویسندگان به دستگاه‌های حکومتی سبب می‌شد که تنها خریدار آثار آنان، امیران و حکام باشند. در نتیجه آنان نمی‌توانستند از دستگاه حکومتی انتقاد کنند. از طرف دیگر، اگر انتقادی هم مطرح می‌شد، انتقادی شخصی در قالب هجو و هزل بود. طنز در معنای انتقاد اجتماعی، از عصر مشروطه رواج یافت. از آن زمان به بعد، جامعه‌ی ایران برای طرح بسیاری از مشکلات و عقب‌ماندگی‌هایش، به طنز عنایتی بی‌سابقه کرد و تعداد زیادی از مجلات و روزنامه‌ها، به تمامی، خود را وقف بازگویی مسائل سیاسی و اجتماعی در قالب طنز کردند. در این دوره، برای اولین بار در تاریخ ایران امکان انتقاد فراهم شد، شاعران و نویسندگان متعهد و مردمی، برای دفاع از آزادی و انقلاب و نشر عقاید سیاسی و اجتماعی خود، به نوع ادبی طنز گرایش یافتند. از مهم‌ترین طنزپردازان این دوره، می‌توان به علی‌اکبر دهخدا، میرزا علی‌اکبر طاهرزاده صابر، اشرف‌الدین گیلانی (نسیم شمال)، ملک‌الشعراء بهار، عشقی، عارف قزوینی و ایرج میرزا اشاره کرد. به قول آراین پور در این دوره "پیشوایی شعر طنز، با سید اشرف‌الدین گیلانی و پیشوایی نثر طنز، با دهخدا دبیر روزنامه‌ی صور اسرافیل است." (آراین پور، ۱۳۷۲: ۳۹)

پیشینه و هدف از تحقیق

محمدعلی افراشته که از بزرگان طنز اجتماعی ایران در عصر پهلوی است، سردبیر یکی از روزنامه‌های مهم این دوره به نام «چلنگر» بود و آن را از ۱۷ اسفند ۱۳۲۹ تا صبح روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یعنی به مدت دو سال و نیم منتشر می‌کرد. اغلب آثار افراشته در روزنامه‌ی او چاپ شده است. انتشار این روزنامه که با مهم‌ترین جریان‌های سیاسی تاریخ معاصر ایران، همچون ملی شدن صنعت نفت گره خورده بود، خود رخدادی مهم در عرصه مطبوعات ایران به شمار می‌رود.

با وجود اهمیت افراشته در طنز معاصر ایران، تاکنون پژوهش شایسته‌ای در زمینه‌ی آثار فارسی او صورت نگرفته و بیشتر به اشعار گیلکی او توجه شده است. در شماره ۲۵۱ مجله چیستا (مهر ۱۳۸۷)، سه مقاله راجع به افراشته و شخصیت و آثار او چاپ شده است. از این سه مقاله، دو مورد در زمینه‌ی اشعار گیلکی اوست: «فرهنگ مردم در اشعار گیلکی محمدعلی افراشته» از اباذر غلامی و «تأثیر افراشته بر شاعران گیلکی زبان» از علی اکبر مرادیان گروسی.

مقاله‌ی سوم با عنوان «محمدعلی افراشته»، در زمینه‌ی داستان‌های فارسی اوست. بهزاد موسایی در این مقاله، به دقت ساختار داستان‌های افراشته را مورد بررسی قرار داده و ویژگی‌های مهمی چون چخوف‌زدگی، شعارزدگی و ... را در داستان‌های او تحلیل کرده است. وی همچنین در مقدمه‌ی کتاب «دماغ شاه» بررسی و تحلیل خود را کامل کرده است. در سال ۱۳۸۳ نیز هاشم موسوی در مقاله‌ای با عنوان «بازتاب قشربندی اجتماعی در طنز نسیم شمال و افراشته» به مقایسه طنز اجتماعی نسیم شمال و افراشته پرداخته است. غیر از مقاله‌های یاد شده و مقدمه-هایی که نصرت‌اله نوح بر کتاب‌های افراشته نوشته است، هیچ کتاب مستقلی در باب محمدعلی افراشته و طنز در آثار فارسی او نوشته نشده است.

هدف از این مقاله، علاوه بر معرفی محمدعلی افراشته و روزنامه‌ی چلنگر، تثبیت جایگاه این هنرمند مردمی در طنز معاصر فارسی است. بررسی محتوای طنز در آثار افراشته موضوع این پژوهش است و برای نیل به این هدف، به بررسی فکری آثار او پرداخته شده است.

۱- زندگی‌نامه محمدعلی افراشته

محمدعلی افراشته با نام‌های مستعار: "راد بازقلاعی"، "راد بازقلعه‌ای"، "راد قلعه‌ای"، "معمارباشی" و "پرستو چلچله‌زاده"، از چهره‌های ممتاز در عرصه‌ی طنز معاصر است. او در سال ۱۲۸۷ ه.ش از پدری اهل علم، و کم و بیش ثروتمند، به نام حاج شیخ جواد مجتهد بازقلعه‌ای و مادری روستایی و روستازاده در رشت دیده به جهان گشود. او از ابتدای جوانی با فرهنگ بومی گیلان آشنا و با آن عجین شد و به دلیل ریشه‌دار بودن اندیشه‌های چپ‌گرا در منطقه‌ی گیلان، به آن سمت و سوی فکری کشیده شد و به همین دلیل نیز با پدر قطع رابطه کرد. افراشته مقدمات تحصیل را در زادگاهش فراگرفت. در پی دشواری‌های زندگی و قطع رابطه با پدر، تحصیل را رها کرد و به کار روی آورد. او به کارگری، کشاورزی، دست‌فروشی، بازیگری، کارمندی، روزنامه‌نگاری، آموزگاری، معماری، نقاشی، مجسمه‌سازی و به خصوص شاعری روی آورد:

هر دقیقه می‌زنی ساز دگر هر زمان می‌خوانی آواز دگر

گه نویسنده، گهی آموزگار گاه معماری، گهی پیکرنگار
تازگی شاعر شدستی نممک چیزکی می‌سازی اما کم نمک
(آی گفتی: ۸)

افراشته از کودکی به سرودن شعر پرداخت، اما تحصیل ویژه‌ای در این زمینه نکرد. وی این ذوق هنری را پس از فراغت از تحصیل و ورود به خدمات اجتماعی ادامه داد، تا جایی که از شعرای طراز اول گیلان به شمار آمد و سروده‌هایش دست به دست می‌گشت. او در میان مردم مورد حمایت بود، به طوری که برای برگزیدنش به نمایندگی مجلس، در یکی از ادوار تقنینیه تلاش بسیاری به عمل آوردند، ولی توفیق نیافتند. زیرا موانع و مشکلات فراوانی در این زمینه وجود داشت و هنوز شرایط، برای انتخاب او و امثالش در منطقه گیلان مساعد نبود. (فخرائی، ۱۳۶۵: ۵۰)

او در نخستین کنگره‌ی نویسندگان ایران که در تیرماه ۱۳۲۵ در تهران، به ریاست ملک‌الشعراء بهار و با حضور شعراء و نویسندگانی چون احسان طبری، صادق هدایت، نیما یوشیج و دهخدا تشکیل شد، شرکت کرد و دو شعر "پالتو چهارده ساله" و "شغال محکوم" را خواند.

دوره‌ی فشار دیکتاتوری رضاخانی، دوره طبع آزمایی افراشته بود. دوره‌ای که شعرهای ساده‌ی انتقادی بسیاری علیه وضع اجتماعی و سیاسی نوشته شد. او نیز مانند همه جوانان دوران خود، به حزب توده که به موازات تغییر حکومت تشکیل شده بود، پیوست. (نبوی، ۱۳۷۸: ۲۲) وابستگی سیاسی افراشته، پس از سقوط رضاشاه، افراد زیادی را با او دشمن کرد، به طوری که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا انقلاب ۱۳۵۷، نامی از افراشته و اشعارش در میان نبود.

افراشته پس از واقعه ۲۸ مرداد، در پی تعقیب مأموران حکومتی، نزدیک به یک سال و نیم زندگی مخفی داشت. دوستانش که نگران جان او بودند، در حالی که دارای همسر و سه پسر بود، وی را مجبور به ترک وطن کردند. او ابتدا به کشور شوروی مهاجرت کرد، سپس از مسکو به بالکان رفت. در بلغارستان با نام مستعار "حسن شریفی"، به فعالیت‌های مطبوعاتی و خلق آثارش ادامه داد، تا جایی که در تمام مدت اقامت خود، با روزنامه‌ی فکاهی بلغار به نام

استرشل، یعنی زنبور قرمز همکاری‌های فراوانی داشت و آثار ارزشمندی به زبان بلغاری در این نشریه چاپ کرد.

وی پس از حدود پنج سال زندگی در غربت، در پی سکت‌های قلبی، در ۱۶ اردیبهشت سال ۱۳۳۸ ه.ش در شهر صوفیه بلغارستان، دیده از جهان فرو بست. افراشته در هنگام مرگ ۵۱ ساله بود. مسافرانی که از صوفیه عبور می‌کنند، شعری را که از افتخارات زندگی کوتاه و پرماجرایی این مرد مبارز حکایت می‌کند، بر سنگ آرامگاهش می‌خوانند:

بشکنی ای قلم، ای دست اگر
پیچی تو از خدمت محرومان سر
(مجموعه آثار: ۴۳)

۲- آثار محمدعلی افراشته

افراشته به خاطر زندگی پر فراز و نشیب و آشنایی با طبقات مختلف مردم، دارای آثار متنوع و گوناگونی است. زندگی و درد طبقات مختلف جامعه و نیازها و خواسته‌های آنان، در آثار او انعکاس وسیعی دارد. هیچ طبقه محرومی و هیچ گروه استثمارگری، از نگاه افراشته دور نمانده است. در آثار او زندگی کارگران، رفتگران، کارمندان، مستأجران خانه‌به‌دوش، دهقانان، کارخانه‌داران، مالکان، افسران ارتش، رؤسای ادارات و ... با نگاهی دقیق و موشکافانه مورد تجزیه و تحلیل قرار گرفته‌اند.

دست‌مایه اصلی آثار افراشته مشکلات فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی مانند بیکاری، فقر، تبعیض، رشوه‌خواری و فساد دستگاه حکومتی است. او به سبب آشنایی نزدیک با زندگی مردم محروم جامعه، در توصیف تیپ‌های اداری و بازاری بسیار موفق بوده است. موضوعاتی که برای شاعران و نویسندگان دیگر عادی می‌نمود، برای افراشته شعرآفرین بود. آنچه داستان‌ها و شعرهای افراشته را از آثار طنزنویسان دیگر متمایز می‌کند، بیان ساده‌ترین دغدغه‌های زندگی در قالبی جاندار و تپنده است. این دغدغه‌ها در زیر حجاب روزمرگی مخفی شده است.

نصف‌زاده بارفروش آثار افراشته را به دو دسته تقسیم می‌کند. دسته‌ی اول، آثاری که در زمان خود وی به صورت کتاب درآمد و چاپ شد. دسته‌ی دوم، آثاری که پس از مرگ وی توسط

دوستان و دوستدارانش تجدید چاپ و یا گردآوری شد. (نجف‌زاده بارفروش، ۱۳۷۸: ۵۹) به طور کلی آثار افراشته را به قرار ذیل می‌توان نام برد:

۱. روزنامه‌ی "چلنگر" از ۱۷ اسفند ۱۳۲۹ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲
۲. مجموعه‌ی آثار محمدعلی افراشته
۳. مجموعه‌ی شعر "آی گفتی"
۴. مجموعه‌ی داستان "چهل داستان"
۵. شانزده داستان فکاهی به نام "مکتب نو"
۶. "نمایشنامه‌ها، تعزیه‌ها، سفرنامه"
۷. پشت پرده‌ی قو (سفرنامه‌ی طنز او به شوروی در اردیبهشت ۱۳۳۲)
۸. دماغ شاه

به‌طور کلی شعر افراشته بدون حشو و در نهایت ایجاز است. او برای بیان مقصود، از آوردن هیچ واژه و اصطلاحی دریغ نمی‌کند و حتی گاه وزن را با شدت و ضعف‌های حرکت آوایی، و نه آهنگ عروضی به کار می‌برد. این سادگی و روانی شعر در تعزیه‌ها، از ایجاز به اعجاز می‌رسد و جملات و کلمات چنان باری را به دوش می‌کشند که موجب حیرت است. تعزیه که یکی از قالب‌های هنر نمایش سنتی ایران است، در آثار افراشته جایگاه چشمگیری دارد. او از نفوذ این شیوه هنری در میان توده محروم، مخصوصاً روستاییان، برای بیداری و آگاهی آنان و بیان طنزآمیز مشکلات روستا استفاده کرده است. آقای نصرت‌الله نوح افراشته را مبتکر و مبدع کاربرد این شیوه سنتی در مبارزه طبقاتی و سیاسی می‌داند. قبل از افراشته، این قالب هنری برای بیان نیازهای جامعه و مبارزه طبقاتی مورد استفاده قرار نگرفته بود. (افراشته، ۱۳۶۰: ب: مقدمه)

همچنین داستان‌ها و نمایشنامه‌های افراشته، دارای طنزی قوی، سوژه‌ای محکم و گیرا، اندیشه‌ای مردمی و انسانی است. در این آثار نیز، طبقه استثمارگر با ریشخند و تمسخر مورد هجوم قرار می‌گیرند و از اختلاف طبقاتی که منشأ فقر، جهل و فساد جامعه است، انتقاد می‌شود و راه صحیح مبارزه و رهایی از این وضع، که اتحاد محرومان جامعه و بیداری آنان است، به

مردم آموزش داده می‌شود. او در همه آثار خود نقشی افشاگرانه دارد و با طنزی اجتماعی، پرده از روی حقایق برمی‌دارد.

به‌طور کلی، افراشته نویسنده‌ای واقع‌گرا، شاعر و طنزپرداز نازک‌بین، نمایش‌نامه‌نویس و روزنامه‌نگاری صریح بود که از ابتدای ورود به عرصه شعر و سیاست تا آخرین لحظه‌ی حیات، می‌کوشید نگاهیان و برپاکننده حرمت و اعتبار انسان‌های محروم باشد. سعی او تثبیت عدالت و آزادی در فرهنگ مردم ایران بود. اگر وجه جامع همه‌ی هنرها، انتقال عاطفه‌ی هنرمند به دیگران باشد، بر این اساس، افراشته هنرمندی بزرگ است. طنز افراشته، طنزی اجتماعی و مردمی است که فقط منحصر به خود اوست.

۳- روزنامه‌ی چلنگر

افراشته همکاری خود را با مطبوعات از سال ۱۳۱۴ ه.ش و با روزنامه /امید/ آغاز کرد. او ضمن فعالیت سیاسی، آثار خود را در سال‌های پس از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۷، در نشریات حزب توده چاپ می‌کرد. با کشف سازمان نظامی حزب توده و غیرقانونی اعلام شدن این حزب که متهم به معاونت در ترور نافرجام شاه بود، افراشته مستقلاً در ۱۷ اسفند ۱۳۲۹ شمسی برابر با ۱۹۵۰ میلادی، با پشتوانه‌ای که از تجارب طنز در روزنامه‌های /امید/ و توفیق داشت، نخستین شماره روزنامه‌ی چلنگر را منتشر کرد. این روزنامه‌ی فکاهی و سیاسی در ۴ صفحه به قیمت ۲ ریال منتشر می‌شد و بیشتر اشعار و مطالب آن متعلق به خود افراشته بود. در چنین فضایی مردم انتظار هر حادثه‌ای را داشتند، جز انتشار یک روزنامه طنزآمیز با ظاهری بسیار محقر! زیرا درست روز قبل یعنی ۱۶ اسفند، حادثه‌ی بزرگی در کشور رخ داده بود و طی آن سپهبد حاجعلی رزم آرا، نخست‌وزیر مقتدر کشور، در برابر مسجدشاه (مسجد امام کنونی) کشته شده بود. این حادثه با جانشینی حسین علاء به جای او، به فراموشی سپرده شد.

فعالیت مطبوعاتی افراشته به دو بخش تقسیم می‌شود: بخش اول، آثارش از آغاز شعر و شاعری در مطبوعات مختلف و به ویژه پس از شهریور ۱۳۲۰، یعنی سقوط حکومت رضاشاه که نام افراشته بر سر زبان‌ها افتاد و بسیاری از روزنامه‌ها، آثار وی را چاپ کردند. بخش دوم، آن دسته از آثار وی که در روزنامه‌ی چلنگر چاپ می‌شد. افراشته مستقلاً روزنامه‌ی چلنگر را به

سبک نسیم شمال انتشار می‌داد و بیشتر اشعار و داستان‌های خود را در آن چاپ می‌کرد. این روزنامه از اسفند ۱۳۲۹ تا صبح ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یعنی به مدت دو سال و نیم منتشر شد. در کنار محمدعلی افراشته، باید از نویسندگان و شاعرانی چون ابوتراب جلی، ممتاز میثاقی، محمدامین محمدی و مرتضی معتمدی که در چلنگر با او همکاری می‌کردند، نام برد. گردانندگان چلنگر و در رأس آنها افراشته، رئالیسم ساده‌ای را همسو با فرهنگ و زبان عامه در آثار خود مورد استفاده قرار می‌دادند.

از زمان انتشار *ملانصرالدین*، معمولاً نشریات طنز و فکاهی یک شخصیت کاریکاتوری را به عنوان نماد نشریه خود به کار می‌گرفتند. مثلاً نشریه *ملانصرالدین*، شخصیت تصویری *ملانصرالدین* را به عنوان نماد خود انتخاب کرده بود. نشریه *چلنگر* نیز طرحی از یک کارگر طنعتی را به عنوان شخصیت کاریکاتوری مجله در نظر گرفته بود. این طرح، نشانه باورهای این مجله در مورد ظهور طبقه جدیدی از کارگران صنعتی بود. با توجه به تفکر و نظریات چپ حاکم بر *چلنگر*، کارگران صنعتی قادر به ایجاد تغییرات عمده بودند. از نظر آن‌ها، تفاوتی بین امپریالیسم کهنه انگلستان و امپریالیسم نو ظهور آمریکا که درصدد کسب منافع بیشتر در ایران بود، وجود نداشت. چنین نگرشی هم در قسمت نوشتاری و هم در قسمت تصویری *چلنگر* به خوبی دیده می‌شد. به همین جهت، تیپ‌سازی‌های تصویری در *چلنگر*، شاخص یک دوره و تفکر خاص بود. (ضیایی، ۱۳۸۸: ۳۵۵-۳۵۶)

در روز ۱۴ آذر ۱۳۳۰ به تحریک دربار، عده‌ای به دفتر نشریه‌ی *چلنگر* که خانه مسکونی افراشته و خانواده‌اش نیز بود، حمله بردند و آنجا را غارت کردند. "در اندک مدتی، اوباشان که بعد از آن حادثه از طرف رئیس شهربانی وقت، "مردم شرافتمند" لقب گرفتند، خانه و زندگی افراشته را غارت کردند." (مرادیان گروسی، ۱۳۸۷: ۱۰۹) پس از این واقعه، افراشته بیت مذکور را به صورت شعری کامل در روزنامه چاپ کرد:

خانه‌ام غارت اوباشان شد این یکی دیگ گرفت، آن دفتر

(مجموعه آثار: ۴۵)

روزنامه‌ی چلنگر با رخدادهای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، برای همیشه توقیف شد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، منوچهر محجوبی دیگر طنزپرداز چپ‌گرای معاصر، به فکر انتشار مجدد روزنامه چلنگر افتاد و شماره نخست آن را با همان بیت مشهور افراشته و با همکاری نصرت‌الله نوح، خلیل سامانی و غلامعلی لقائی در ۲۷ فروردین ۱۳۵۸ منتشر کرد. استفاده از آرم و نام روزنامه‌ی چلنگر موجب اعتراض خانواده‌ی افراشته شد. در نتیجه نام چلنگر به آهنگر تغییر یافت. این نشریه پس از شانزده شماره، در مرداد سال ۱۳۵۸ برای همیشه تعطیل شد. (صدر، ۱۳۸۱: ۲۷)

۴- بازتاب فرهنگ و زبان عامیانه

ویژگی بارز قلم افراشته، در ساختن طنزی مردمی و عوام‌پسند، استفاده از فرهنگ، زبان و اصطلاحات عامیانه است. او احاطه‌ی کاملی به لغات، اصطلاحات و کنایات عامیانه فارسی داشته و با مهارت خاصی، آن‌ها را در آثار خود به کار برده است. استفاده از اصطلاحات کوچکی و بازار پیش از افراشته نیز رواج داشت. او همچون شاعران و نویسندگان عامیانه‌نویس دیگر، با زیر پا گذاشتن دایره‌ی واژگان خاصی که در ادبیات کلاسیک تعریف شده است، به تجدد ادبی کمک کرده و از این طریق، زبان فارسی را وسعت بخشیده است. با توجه به اهمیتی که ادبیات فولکلور ایران دارد، هر تلاش و گام کوچکی در جهت حفظ آن، تعهد فرهنگی نویسنده را اثبات می‌کند.

مواد و مصالح آثار افراشته ضرب‌المثل‌ها، اصطلاحات، کنایه‌ها و باورداشت‌های عامه مردم است. فرهنگ مردم در آثار افراشته به صورت مثل‌ها، اصطلاح‌ها، کنایه‌ها، باورهای دینی، باورهای خرافی، نفرین و دعا دیده می‌شود. زبان ساده‌ی او با فرهنگ مردم هم‌خوانی دارد. تعداد کلمات و اصطلاحات عامیانه در آثار محمدعلی افراشته بسیار زیاد است، به نمونه‌هایی از این کلمات اشاره می‌شود: پک زدن، قلچماقی، خروپف، چلمنی، غش، قبی آمدن، آی گفتی، یارو، نیم‌غاز، لم دادن، لخت و عور، چپق، چرت زدن، کف زدن، هو شدن، الم شنگه، پاپاسی، ضعیفه، بشکن زدن، عمله، کوفت کردن، شوfer، دیگ و پاتیل، حلقوم، پیزوری، خل شدن، شهر هرت، سیم آخر، دبنگ، نممک و ...

۵- ادبیات کارگری

محمدعلی افراشته یکی از نمایندگان برجسته‌ی ادبیات کارگری در ایران به شمار می‌رود. بیشترین بسامد استفاده از کلمه "کارگر"، در آثار او به چشم می‌خورد و می‌توان گفت که هیچ شاعری تاکنون، این همه به مسئله‌ی کارگر نپرداخته و وضعیت کارگران را در آثارش منعکس نکرده است. به طور کلی دغدغه‌ی اصلی افراشته، وضعیت کارگران و حمایت از آنها است. او از طرفی به دلیل پیشرو بودن، و از طرف دیگر به دلیل حجم بالای آثار در این زمینه، درخور اهمیت است. اشعار او یکی از منابع اصلی برای شناخت وضعیت کارگران در دهه‌های ۲۰ و ۳۰ است. به ندرت شعری از او می‌توان یافت که در آن اشاره‌ای به کارگر نشده باشد و یا حداقل یک بار واژه‌ی "کارگر" در آن به کار نرفته باشد. خود او نیز معتقد است که شعرش وقف کارگران و برای حمایت از آنهاست:

شعر دیدیم، ولی شعر تو چیز دگر است سنگر کارگر و مقبره‌ی گنجبر است
نیست تشبیه گل و ژاله و روی دلدار هست بحث از عرق گرم فلان سوهان‌کار
(آی گفتی: ۲۰)

افراشته یکی از منتقدان روابط بین کارگر و کارفرماست و بی‌تردید، در سرودن این‌گونه اشعار، تحت تأثیر انقلاب اکتبر روسیه و پیدایش دولت سوسیالیستی در آن کشور بوده است. صحبت از مزد کم و کار زیاد صحبت از جمعه و جشن و اعیاد
صحبت از بیمه پیری، کوری صحبت از ناقصی و رنجوری
(چلنگر: ۲۰)

شعر عریضه‌نویس، بهترین نقد افراشته از وضعیت کارگران است. این شعر از عاطفه بسیار زیادی برخوردار است، به طوری که فضای تلخ داستان، دل مخاطب را به معنای واقعی به درد می‌آورد. دکتر شفیع کدکنی درباره‌ی این شعر نوشته‌اند: "هنوز هم مرا به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهد و با عواطف من درگیر می‌شود. هر بار از خواندن گفتگوی زن کارگر با عریضه‌نویس دم پست خانه بغضم ترکیده و گریسته‌ام... در هر محفل و کلاسی که آن شعرها را خوانده‌ام، مخاطبان، بیش و کم حالی شبیه به احوال من داشته‌اند، و هنر اگر این نیست پس چیست؟" (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۰: ۴۶۶)

می‌گفت که بایست مهندس شود اکبر ... بیچاره جوان شوهر من بود، چه شوهر
از گرد و غباری که در آن محوطه‌ی کار بدبخت سلی شد، فقط از زحمت بسیار
بوده است قوی پنجه و چالاک، آمیرزا می‌ریخت توی سینه‌اش آخر شد بیمار
نه دود و نه سیگار و نه تریاک، آمیرزا

(چلنگر: ۲۱-۲۲)

حرف‌های ساده‌ی این زن با نامه‌نویس، فریاد رسای طبقه کارگر، علیه ظلم است. جوابی که ارباب به این زن مظلوم می‌دهد، انتقادی است بر ظلم همه اربابان و اعتراضی است به وضعیت همه کارگران، در مقابل آن همه زحمتی است که می‌کشند:

آن صاحب کارخانه نخ‌ریسی و نخ‌تاب رفتم خیرش کردم و گفتم: حاجی ارباب
دور سر اطفال تو، ما گرسنه دریاب آن مفت خور بی هنر و دزد، آمیرزا
گفتا که ندارد طلب و مزد، آمیرزا...
این بود جوابی که به من داد، آمیرزا

(چلنگر: ۲۲)

۶- محتوای طنز در آثار افراشته

افراشته با لحنی شوخ و طنزی کوبنده، به مسائل مختلف اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی می‌پردازد. هیچ مسأله‌ای، برای او کوچک و بی‌اهمیت نیست و از بیان هیچ موضوعی نیز ابا ندارد. محتوای اشعارش بیان آرزوها و رنج‌های مردم ستم‌دیده‌ی زمان اوست. به‌خصوص دهقانان که ستم‌های اربابان زمین‌دار را تحمل می‌کردند و کارگران شهری که به شدت زیر ستم بودند. در زمان افراشته، تقسیم اراضی صورت نگرفته بود و کارخانه‌های امروزی هم وجود نداشت. بیشتر مردم دهقان و کارگر بودند و از تأمین اجتماعی به مفهوم امروزی خبری نبود. افراشته برای انتقاد از این اوضاع دست به دامان طنز شد. به عقیده‌ی او همان‌طور که پزشک برای معالجه‌ی بیمار، داروی تلخ را در پوششی از شیرینی به بیمار می‌خوراند، شاعر و هنرمند نیز باید با زبان مردم و در قالب طنز، دردها و خواسته‌های جامعه را بیان کند و راه‌هایی و

مبارزه را به مردم بیاموزد. (افراشته، ۱۳۶۰: مقدمه) افراشته به مسئولیت خود در قبال جامعه آگاهی کامل داشت و هر یک از داستان‌های او فریادی علیه ظلم است.

از آن‌جایی که کارکرد اصلی و عمده طنز انتقاد است، با بررسی محتوای آثار افراشته، آماج-های انتقاد او را در اشعار، داستان‌ها، تعزیه‌ها و نمایشنامه‌ها می‌توان در پنج گروه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اخلاقی طبقه‌بندی کرد. برای بررسی محتوای آثار افراشته، علاوه بر مجموعه اشعار و داستان‌های او، چهار تعزیه‌ی با نام‌های "دیوان بلخ"، "بخشداری"، "کوره-پزخانه" و "قبله عالم" و نیز چهار نمایشنامه‌ی کم‌دی با نام‌های "اخوی زاده"، "شوهرخواهر"، "مسخره بازی" و "خودکشی" نیز تحلیل شده‌اند.

الف) نقد اجتماعی

- دفاع از وضعیت کارگران و دهقانان

همان‌گونه که گفته شد، محمدعلی افراشته یکی از نمایندگان برجسته‌ی ادبیات کارگری در ایران به شمار می‌رود. حمایت از کارگر محور اصلی آثار افراشته است و به ندرت شعری از او می‌توان یافت که در آن اشاره‌ای به وضعیت کارگر نشده باشد. برای مثال، محتوای اصلی تعزیه-ی "کوره‌پزخانه"، دعوت کارگران به اتحاد، همدلی و اعتصاب است.

یکی از شگردهای افراشته برای ایجاد طنزی تلخ، بیان فقر از دریچه‌ی نگاه کارگر، زن کارگر، دهقان، فقیر و ... است که این سندی بر مردمی بودن آثار اوست. با بیان موضوع از زبان آن‌ها، هم طنزی دلنشین ایجاد می‌کند و هم تاثیر بیان حقایق را بر دل مخاطب بیشتر می‌سازد. برای مثال در شعر عریضه نویس، از نگاه زن کارگر، وضعیت کارگران را نقد می‌کند. این شیوه‌ی بیان، عاطفه شعر را به میزان زیادی بالا برده و چنان فضایی ایجاد کرده است که در کنار بیان طنزآمیز داستان، دل مخاطب به درد می‌آید و با این زن بیچاره همراه می‌شود:

رفته است فروش، آنچه که باید بفروشم	دیگ و نمد و زیلو و گوشواره گوشم
بار غم این دربرداران مانده به دوشم	من خرج‌کش عائله هم هستم، آمیرزا
بنویس که من حامله هم هستم، آمیرزا	

(چلنگر: ۲۲)

دهقانان نیز از دیگر گروه‌های مورد توجه افراشته هستند و جایگاه آنان آن‌چنان برای افراشته اهمیت دارد که در شعری واژه‌ی دهقان را به عنوان ردیف شعر انتخاب کرده و با تکرار این واژه، مقام دهقانان را ستوده است:

قسم به نام پر از احترام دهقانی	قسم به ساحت قدس و مقام دهقانی
قسم به آن عرق گرم دست پر پینه	قسم به منزلت داس و نام دهقانی
طلوع صبح سعادت که از افق پیداست	نوید می‌دهد از انتقام دهقانی

(مجموعه آثار: ۸۱-۸۲)

وجود نقیضه‌ای با همین مضمون در میان آثار وی، سندی دیگر بر اهمیت وضعیت دهقانان برای افراشته است:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو	یاد ارباب ده افتادم و هنگام درو
که به یغما برد از راه قوانین غلط	خرمنم را به جوی، حاصل رنجم به دو جو
پشتم از رنج دوتا، مشت وی از گنج دوتا	دل من خوش که نسب برده‌ام از کیخسرو

(مجموعه آثار: ۷۶)

همچنین در داستانی با عنوان "گوش به زنگ"، به ظلم اربابان بر دهقانان اشاره کرده است. در این داستان، رضا فرزندی روستایی است که بعد از مراجعه به شهر و آشنایی با افکار جدید، در جهت بیداری مردم روستا و آگاه کردن آن‌ها قدم برمی‌دارد. با تلاش او در جهت ایجاد آگاهی، دهقانان از زیر بار ظلم رهایی می‌یابند. در کمدی "مسخره بازی" نیز، دغدغه‌ی همیشگی خود، یعنی وضعیت کارگران و دهقانان را مطرح کرده است و با بیان خواسته‌های آنان، هم مردم را بیدار می‌کند و هم به مسئولان جامعه تلنگر می‌زند.

- مبارزه با نظام ارباب - رعیتی و سرمایه‌داری

انتقاد اجتماعی دیگری که در آثار افراشته بسیار دیده می‌شود، مربوط به نظام ارباب - رعیتی است. در زمان افراشته، گیلان یکی از مناطق تحت سلطه‌ی نظام ارباب - رعیتی بود و خان بر دهقانان ظلم بسیار می‌کرد. در این نظام، بیشترین کار از دهقان کشیده و کمترین مزد به او داده

می‌شد. تعداد زیادی از مردم گیلان از گذشته تا به امروز کشاورز و دهقان بوده‌اند. تمام تلاش افراشته، در جهت بیدار کردن دهقانان و تشویق ایشان به قیام علیه نظام ملوک‌الطوایفی است.

آن که در عمرش ندیده رنگ ده می‌نویسد ده که گندم را بده
او ندارد فرق با آن برزگر کو برابر می‌برد با گاو نر؟

(چلنگر: ۷)

شعر "شغال محکوم"، یکی از معروف‌ترین اشعار افراشته علیه نظام ملوک‌الطوایفی حاکم بر اجتماع است. شغال محکوم در این شعر، در هیأت نمایندگان جناح‌های مختلف به محاکمه کشیده می‌شود. افراشته افرادی را که با سوء استفاده از دین از دهقانان باج می‌گیرند، مورد انتقاد قرار می‌دهد. در این شعر، شغال نماینده‌ی مالکی است که پس از مدت‌ها غارت از مزرعه‌ی کشاورز به دام افتاده است و حال روستایی ساده‌دل او را محاکمه می‌کند. افراشته سختی کار دهقانان را توصیف می‌کند و خطاب به شغال که نماینده‌ی همه‌ی مالکان ظالم است، می‌گوید:

از سر شخم زدن تا خرمن شده یک دفعه کنی یاری من؟
هیچ در مدت عمرت یک بار دستت از بیل شده آبله‌دار؟
هیچ شد، یخ کنی از سرمائی هیچ شد، غش کنی از گرمائی؟
این همه پیشکشت، ای نامرد شد بگویی نکند دست درد؟

(چلنگر: ۴۲)

در پایان داستان افراشته به طبقه‌ی کشاورز هشدار می‌دهد که اعدام یک شغال کافی نیست، باید همه شغال‌ها و زالوهایی که خون مردم را می‌مکند اعدام کرد، تا توده مردم از فقر و محرومیت رهایی یابند و حاکم بر سرنوشت خویش گردند. افراشته در شعر "دهاتی" نیز، بر نظام ارباب - رعیتی تاخته و در پایان، آرزوی همیشگی خود یعنی حکومت دهقانان را مطرح کرده است:

شود من نمیرم، بینم که ده شد به دست و به دستور دهقان؟ دهاتی

(چلنگر: ۱۱)

او همچنین منتقد نظام سرمایه‌داری است و در دفاع از فقراء به اغنیاء می‌تازد و آن‌ها را رسوا می‌کند. استثمارگران را به گرگ تشبیه می‌کند و تنها راه نجات از دست آنان را چنین تعبیر می‌کند:

شنیدی گر که گرگی توبه کرده	ندارد گوسفند آن را به دندان
یقیناً امتلاء معده دارد	دو روزه، زود دارویست و درمان
وگرنه گرگ تا چشمش شود کور	شفقت کی کند بر گوسفندان
محال است آن‌که او را منع کردن	به خواهش یا سفارش یا به پیمان
بباید چنگ و دندانش کشیدن	اگر باید شود این مشکل، آسان

(چلنگر: ۳۸-۳۹)

همچنین در داستانی با عنوان "سرایدار"، درگیری ارباب و سرایدار را توصیف می‌کند. در این دعوا هر دو می‌میرند، اما مرگ جعفر سبک‌بار و مرگ ارباب با تشریفات است. در حقیقت منظور از سبک‌باری جعفر، مظلومیت و بی‌گناهی او، و تشریفات مرگ ارباب، طعنه‌ای به گناهان بسیار اوست. افراشته با این استدلال، مظلومیت همه زیردستان را در مقابل ظلم‌های اربابان مطرح کرده است.

- بی‌عدالتی

یکی از آرزوهای افراشته، برقراری عدالت و تقسیم مساوی خوراک، پوشاک و حتی فرهنگ در میان اقشار مختلف جامعه است:

نان برای همه، فرهنگ برای همگی	نه یکی گرسنه میرد، ترکیده یکی
در فرهنگ شود گر به همه بگشوده	ای بسا نابغه‌ها هست میان توده

(چلنگر: ۱۶)

صد نفر برهنه و گرسنه، غارت گشته	سه نفر گرم به یغما و چپو - آی گفتی
زحمت و کار ز ما، راحتی از آن حشرات	کشت از ما و از آن عده درو - آی گفتی
مادری زاده مرا مثل تو ای خفته به ناز	می‌رسد نوبت ما، غره مشو - آی گفتی

(چلنگر: ۱۸)

در تعزیه‌ی "دیوان بلخ"، از بی‌عدالتی حاکم در جامعه بسیار با ظرافت انتقاد شده است. دزد که راضی‌ترین فرد از حکم دادگاه است، به مدح و ستایشی اغراق‌آمیز می‌پردازد که در حقیقت این مدح، هجو است. افرشته از این طریق، با زبانی تمسخرآمیز، انتقاد خود را نسبت به بی‌عدالتی حاکم و ظلم و ستم‌هایی که بر افراد بی‌گناه می‌رود، بیان می‌کند.

- فساد دستگاه اداری

دستگاه فاسد اداری، از دیگر دغدغه‌های افرشته است. او بارها در اشعار، داستان‌ها و کمدی‌های خود، مدیران نالایق را نقد کرده است. برای مثال، در شعری با عنوان "جناب آقای رئیس"، یکی از رؤسای بی‌مسئولیت را این‌چنین توصیف کرده است:

این چنین جا را اداره هست نام
این چنین شخصی من هستم، والسلام
من رئیس هستم، از آن دم گنده‌ها
سخت یک‌دنده، از آن یک‌دنده‌ها
می‌نشینم پشت میز چون یزید
قادرٌ فی کل شیء ما اُرید
(چلنگر: ۲۴-۲۵)

از مظاهر فساد در دستگاه‌های اداری، "پارتی بازی" است که موجب بی‌عدالتی نیز می‌شود:

توصیه دارم از اقوام زخم
با زبان نرم، سنگش می‌کنم
گویمش: ای کاش قدری زودتر
بودم از منظور آقا باخبر
ده دقیقه پیشتر یک کار بود
لایق و شایسته‌ی سرکار بود
پس در این صورت برو، فردا بیا
اول خرداد بیا، مرداد بیا!
با همه این گونه سودا می‌کنم
از سر خود جمله را وا می‌کنم

(چلنگر: ۲۵)

در داستانی با عنوان "انفصال بد"، اشاره به دزدی‌های اداری، تحت عناوین قانونی می‌کند: "این مناقصه را ما فقط راه انداختیم که جنابعالی و شرکای شما، چند شاهی گیرشان بیاید... من هم یکی از شرکاء، مگر کدام یک از شرکاء شما می‌توانند مانند من لقمه‌ی به این چرب و نرمی به حلق شما فرو کنند؟" (چهل داستان: ۶۴) محور اصلی کمدی "مسخره بازی" نیز، انتقاد از وضع اداره‌های آن روزگار است که افرادی نالایق بر آن‌ها ریاست می‌کردند.

ب) نقد اقتصادی

- اخلاف طبقاتی

اختلاف طبقاتی، یکی از مهم‌ترین دغدغه‌های افراشته است. بهترین شعر افراشته در توصیف فاصله‌ی طبقاتی، شعر "برف" است. او در این شعر، با توصیف یک روز برفی و زمستانی، تفاوت‌های میان دو گروه فقیر و غنی را نشان داده است. این شعر از دو تصویر تشکیل شده است: تصویری از زندگی فقرا و تصویری از زندگی اغنیا. این دو تصویر، یک منظره‌ی واحد هستند که گویی یکی شب و دیگری روز است. یا به عبارت دیگر، گویی در یک دکور ثابت، با دو نوع شخصیت متفاوت روبه‌رو هستیم. این هنر افراشته، از قدرت نمایشنامه‌نویسی او حکایت می‌کند:

- اغنیا:

توی این برف چه خوبست شکار - آی گفتی
گردش اندر ده ما آنور غار - آی گفتی
ران آهوئی و سیخی و کباب و دم و دود
اسکی و ویسکی و آجیل آچار - آی گفتی
ضرب تهرانی و آواز قمر، ساز صبا
رقص لرگی و غزل‌های بهار - آی گفتی
(آی گفتی: ۲۳)

- فقراء:

توی این برف چه خوبست الو - آی گفتی
یک بغل، نصف بغل، هیزم مو - آی گفتی
مشمالی سرحمامی و بعدش کرسی
یک شب اندر همه عمر ولو - آی گفتی
چپق و چایی و جایی که توان چرت زدن
کفش و شلوار و کتی کهنه و نو - آی گفتی
تخت کفشی که در او آب سرایت نکند
رخت گرمی که نگردیم جدو - آی گفتی
(آی گفتی: ۲۴)

او با استفاده از این تصویر زمستانی، شرایط ایده‌آل ثروتمندان را با سختی و تنگ‌دستی فقیران مقایسه می‌کند. چگونگی این دو نوع زندگی، در صفاتی که از زبان اغنیا و سپس فقراء به برف نسبت داده می‌شود به خوبی آشکار می‌شود:

اغنیاء:

به به ای برف چه خوبی، چه ملوسی، ماهی زینت محفل مایی تو ببار - آی گفتی
(آی گفتی: ۲۴)

فقراء:

وه چه غولی، چه مهیبی، چه بلایی، ای برف قاتل رنجبرانی، تو برو - آی گفتی
(آی گفتی: ۲۵)

در اکثر آثار افراشته به متمرکز شدن پول در دست اغنیاء و ایجاد فاصله‌ی طبقاتی در جامعه اشاره شده است:

گفتم ای بخت، به فتوای تو این بی نظمی است که هزاران نفر از بهر یکی در تک و دو
(مجموعه آثار: ۷۷)

افراشته خواننده را با خود در کاخ‌های مجلل شمال شهر و خانه‌های کوچک جنوب شهر به گردش می‌برد و همواره در دفاع از اکثریت فقیر جامعه، بر اقلیت ثروتمند می‌تازد. در داستانی با عنوان "گواهی"، برای توصیف فاصله‌ی طبقاتی در جامعه، از دفتر کوچک ثبت احوال استفاده می‌کند: "در آن راهروی پر ازدحام، هم مردم پابره‌نه و ژنده‌پوش و کتیف مٹیف وول می‌خوردند و لحظه‌شماری می‌کردند، و هم انگشت‌شماری اتو کشیده و پر زرق و برق، بی‌نشان از گرد راه، و جناب آبدارباشی برای این اقلیت سر و دم می‌جنابید و خوش رقصی می‌کرد و تا می‌توانست آشکار و پنهان، کار این‌ها را پیش می‌انداخت تا با فضله‌ی انعامی و مگس رشوه‌ای، دخلش جور شود." (دماغ شاه: ۶۴) همچنین در داستانی با عنوان "رد مظالم"، فاصله‌ی طبقاتی را در یک کوچه تصویر کرده است: "اتومبیل مدل پنجاه حاجی، طرف‌های جنوب شهر، توی کوچه و پس کوچه‌ها، جایی که سالی یک بار هم برویچه‌های لخت و برهنه آن حدود، یک اتومبیل نمی‌بینند، دم در خانه ایستاد." (چهل داستان: ۴۸)

در داستانی با عنوان "عینک" نیز، تقابل فقر و ثروت را به تصویر کشیده و از عینک به عنوان سمبل آگاهی و بصیرت استفاده کرده است: "تا عینک نزده بودم، از بغل گداها با بی‌اعتنایی رد می‌شدم و خیال می‌کردم که تا بوده، گدا بوده و این وجود تیره‌روز، تا نفس می‌کشد، باید گدا

باشد. وقتی عینک زدم، فهمیدم که کسی گدا به دنیا نیامده و بر پیشانی او هم ننوشته‌اند که تا ابد باید گدا باشد." (مکتب نو: ۵۲)

در داستانی با عنوان "در جستجوی شکار"، با استفاده از طرح داستانی که در آن کارآگاهان در جستجوی فردی انقلابی و مشروطه‌خواه هستند، از زبان شخصیت‌های داستان که در حقیقت مأموران دولت هستند و برای ایجاد دام، حرف‌های ضدحکومتی می‌زنند، از شرایط بد سیاسی و وجود فاصله‌ی طبقاتی در جامعه انتقاد می‌کند و حرف‌های خود را از زبان شخصیت‌های داستان مطرح می‌سازد و بدین طریق مردم را بیدار کرده و به انقلاب دعوت می‌کند: "مگر این رجال ما، این وکلای ما، این حکومت ما خوبند که سایرین خوب باشند. سال‌هاست که یک مشت دزد و فاسد بر ما حکومت می‌کنند و هستی ما را می‌چاپند. خود من سی سال است که در اداره خدمت می‌کنم و آه در بساط ندارم... سال‌هاست که یک اقلیت مفتخور و زورگو به جان مردم افتاده‌اند، هستی مردم را به غارت می‌برند و به قیمت بدبختی و فلاکت، چندین میلیون نفر بساط عیش و عشرت برپا کرده‌اند... ولی این را هم بدانید که این وضع پایدار نیست، تا کی می‌شود مردم را چاپید و از انتقام آن‌ها در امان بود... تنها چاره‌ی کار انقلاب است و بس، باید عید خون گرفت." (مکتب نو: ۳۴-۳۵)

- رواج رشوه

از دیگر مظاهر فساد اقتصادی، رواج رشوه است:

دوست دارم کارهای زنده را
کار آن‌ها را که دارد نان و آب
کنتراتی‌های چاق و گنده را
کار آدم‌های خوش حق و حساب
می‌کنم اقدام، مثل کار خویش
نیستم چندان مقید، کم و بیش
(چلنگر: ۲۵)

موضوع انتقاد در تعزیه‌ی "بخشداری" رشوه است. داستان با رشوه شروع می‌شود و با رشوه پایان می‌یابد. خان با رشوه، بخشدار را راضی به دستگیری مشهدی حسن می‌کند و بعد از دستگیری مشهدی حسن، منشی بخشدار انتظار رشوه دارد تا چاره‌ای برای آزادی او بکند. داستان حول محور چرخه‌ای از رشوه دادن‌ها که تحت عناوینی مانند "پول چایی"، "پول

تریاک" و "سوقات" نامیده شده است، می‌چرخد و در بیت پایانی شاعر مستقیماً از رشوه انتقاد می‌کند:

خوبست که مثل بچه‌ی آدم	پول و پله‌ای کنی فراهم
البته بدون استخاره	جرم و گنه تو چاره داره
هر طور شده بکن حواله	یک صد تومنی علی العجاله
ایران همه جا از این قرار است	رشوه همه جا علاج کار است

(بخشداری: ۱۰۳)

در شعر کبله محمود تره بار فروش"، رشوه بگیران دولتی رسوا شده‌اند. این اشعار از زبان مأمور مالیات بیان شده است:

- آخر - آخر نداره، طفره نرو	صد تومن یا بده یا حبس برو...
چون که این دفعه تو کل محمودی	چون که ناشی به قوانین بودی
چون که ارفاق به حال تو رواست	چون که تشخیص قضایا با ماست
روی ارفاق، تو پنجاه تومن	چون نبودی، بده و حرف نزن

(مجموعه آثار: ۵۲-۵۳)

در داستانی با عنوان "گواهی"، میان دو کارمند اختلاف و درگیری پیش می‌آید. آنها در میان بحث و دعوا، حقایق را فاش می‌کنند: "تو خودت دزد قهاری و به من می‌گی رشوه بگیر و دزد! و برای ضربه کوبیدن به طرف، مشت گره کرده را پایین می‌آورد که به موقع مانعش شدم: من رشوه بگیر هستم؟ ای دزد! تا حالا جیب هزار بدبختو خالی کردی! اون وخ به من وصله می - چسبونی؟" (دماغ شاه: ۶۷) در داستان "دماغ شاه" نیز، به رواج رشوه اشاره شده است: "دیر هنگام، شبی تار و سرمازده که پرنده در کوی و برزن پر نمی‌زد، وابستگانش در خانه‌های سرهنگ منصوری و ستوان بنده‌زاده را زدند و با تقدیم دو فرش نفیس، اسحاق نیم‌جان را از بند بلای شکنجه تحویل گرفتند." (دماغ شاه: ۱۰۱) در داستان "پل خشک‌رود"، رشوه به "عریضه سبز" تعبیر شده است: "هر کدام، جداجدا، خبر بیچارگی سنگلاخ‌زاده را دارند، پیش خودشان تصور می‌کنند که دیگران موفق به دریافت عریضه سبز نشده‌اند." (چهل داستان: ۷۰)

- فقر

یکی از بهترین و معروف‌ترین اشعار افراشته در توصیف فقر، نقیضه‌ی "پالتو چهارده ساله" است. در این شعر، پالتوی کهنه‌ای مورد خطاب صاحب خود قرار گرفته است و با استفاده از صنعت تشخیص، دغدغه‌های فقیران در ضمن آن بیان شده است:

ای چارده ساله پالتوی من	ای رفته سر آستین و دامن
ای آن‌که به پشت و رو رسیدی	جر خوردی و وصله پینه دیدی
هر چند که رنگ و رو نداری	وا رفته‌ای و اتو نداری
گشته یقه‌ات چو قاب‌دسمال	صد رحمت حق به لنگ بقال
پاره پوره چو قلب مجنون	چل تکه چو بقچه گلین جون
ای رفته به ناز و آمده باز	صد بار گرو دکان رزاز
خواهم ز تو از طریق یاری	امساله مرا نگه بداری
این بهمین و دی، مرو تو از دست	تا سال دگر خدا بزرگ است

(چلنگر: ۲۶)

همچنین در کمدی "خودکشی" انتقاد اصلی و اما غیرمستقیم، محرومیت و فقر است. محرومیتی که از یک سو دو جوان را به سمت خودکشی کشانده است و از سوی دیگر، عده‌ی زیادی زن و مرد را به سطح شهر کشانده تا قیام کنند. حتی اگر به بهای شهید شدن و در خاک و خون غلطیدن باشد.

- گرانی

در داستان‌های افراشته، به مسئله‌ی گرانی اشاره شده است که از اقتصاد سرچشمه می‌گیرد و موجب فشار بر مردم جامعه به‌خصوص فقیران و محرومان می‌شود. در داستانی با عنوان "بز بیاری"، حتی یک سرهنگ نیز، با پولی که در دست دارد، توان اجاره‌ی هر خانه‌ای را ندارد: "به هر بنگاه معاملات ملکی که سر می‌زد و رقم ۱۵۰۰ ریال را که برای کرایه‌ی منزل جدید در نظر گرفته بود، بر زبان می‌آورد، با غرولند و پشت چشم نازک کردن دلال‌باشی مواجه می‌شد." (مکتب نو: ۳۸) در داستانی با عنوان "انفصال ابد" نیز، مسأله‌ی گرانی این‌چنین مطرح شده

است: "بقال و عطار هم امروز طور نیست که به برادر خودشان هم نمی‌توانند نسیه بدهند."
(چهل داستان: ۶۶)

مشکلات اقتصادی روستا و روستاییان نیز، مورد توجه افراشته است: "برداشت گندم هم امسال چنگی به دل نمی‌زنه. بیشتر مزرعه‌ها خشک شده بودن، سردرختی‌ها رو هم کرم زده."
(دماغ شاه: ۷۵-۷۶)

ت) نقد فرهنگی

- وضعیت زنان

یکی از موضوعات فرهنگی مورد توجه افراشته، وضعیت زن در ایران آن روزگار است. او در شعری با عنوان "ارتجاع داخلی‌تر"، با زبان طنز، حقوق زنان را یادآوری می‌کند. او بر پایه‌ی "اراده مفهوم متضاد از کلام" که یکی از ابزارهای طنز است، محدود کردن زنان در جامعه را نقد می‌کند:

لعن بر مخترع خط و سواد	به‌خصوص آن‌که به زن‌ها رو داد
باز هم رفته ضعیفه جلسه	پس کی بایست به کارم برسه...
زن یک همچو منی آزاده	ساکت و صامت و جا افتاده
حق چه دارد برود تشکیلات	بکندت صرف تمام اوقات

(چلنگر: ۲۹)

او با همین زبان شیرین، به تعصب حاکم بر جامعه می‌تازد:

زن کجا بحث امور جاری؟	زن کجا امر سیاست‌داری؟
زن که گفته است شود چیزنویس	برود مجلس شورا با گیس؟
زن کجا کرسی دارالشورا؟	زن کجا جای رئیس‌الوزراء؟
زن که گفته است شود افسر هنگ	یا که طیاره‌چی عرصه جنگ
زن برای چه شود دندان‌ساز؟	کند آرواره مردان را باز؟

(چلنگر: ۳۰)

در مقابل دیدگاهی که زن را فقط خانه‌نشین می‌خواهد، به طعنه می‌گوید:

زن شده وضع برای دیزی شست و شو، وصله زنی، آشپزی
ای خوشا دوره‌ی مرحوم حجاب چادر یزدی و نعلین و نقاب
(چلنگر: ۳۰)

بیت کلیدی این مثنوی، بیت پایانی است. با این بیت است که تمام ابیات پیشین متضاد معنی می‌شود و معلوم می‌گردد که افراشته در واقع منتقد وضعیت زنان، و مدافع حقوق و آزادی آنان است:

تق تق! - کیست؟ - منم باز کنید آمد، ای داد مبادا که شنید!
(چلنگر: ۳۰)

همچنین در شعری با عنوان "دختر" که اشاره به یک مسئله سیاسی دارد، به دفاع از دختران ایران می‌پردازد و شیرزنان دلاور را می‌ستاید. در روز ۲۳ تیرماه ۱۳۳۰ دختر شجاعی، راه را بر یک تانک آمریکایی می‌بندد، تا مانع از کشتار مردم شود، اما تانک او را زیر می‌گیرد. در این حادثه، دختر یک پای خود را از دست می‌دهد. (مجموعه آثار: ۱۱) شعر با احوالپرسی دو دوست آغاز می‌شود، بدون به کار بردن کلمات احساس برانگیز، اما درست آنجا که خواننده انتظار ندارد، ضربه فرود می‌آید و شاعر در قالب طنز فریاد می‌کشد و از عقاید پوچ نسبت به زنان و دختران انتقاد می‌کند:

زن است و ناقص عقل است و کوله‌بار پدر هزار دختر، قربان تار موی پسر
(مجموعه آثار: ۱۷۴)

افراشته این دختر شجاع را نماینده‌ی دختران دلاور جامعه می‌داند و او را می‌ستاید و بدین‌گونه دختران و زنان جامعه را نیز به انقلاب و قیام دعوت می‌کند:

بیا، بیا توی صف تا ببینی آن دختر که جمع کرده تضاد، دلاور و دلبر
بیا ببین هنر دختران ایران را ببین نمونه‌ای از یک جدید انسان را
اگر که دختر اینست، شصت و شش تا پسر ز نوع پان پارازیت‌ها فدای این دختر
(مجموعه آثار: ۱۷۵)

او در شکایت از وضع اجتماعی آن روزگار، داشتن دختر یا پسر را علی‌السویه می‌داند و می‌گوید تا اوضاع این است، چه دختر و چه پسر فرقی ندارد، زیرا هر دو اسیر استثمار خواهند شد:

گرفتم آن که پسر داشتی، چه خواهی کرد؟ چه می‌شود پسر تو به غیر یک ولگرد؟
عوض اگر نشود حال و روز این کشور شود روزی تو کلفت، رضای تو نوکر
(مجموعه آثار: ۱۷۵)

- مبارزه با جهل و بی‌سوادی

یکی از تصاویر مورد علاقه‌ی افراشته، کتاب خواندن طبقات پایین جامعه همچون پیشخدمت، شوfer و ... است. او این تصویر دلخواه را هم در داستان‌ها و هم در اشعار خود بارها آورده است. در داستانی با عنوان "آتشی مزاج"، یک شوfer کتابخوان مورد حمله‌ی ارباب خود قرار می‌گیرد. زیرا کتاب که نماد سواد و آگاهی است، باعث بیداری مظلومان و مانع ظلم ظالمان می‌شود. در شعری با عنوان "بی ادب" نیز، شوferی علاقمند به کتاب وصف شده است:

هست عیب دگرت خانه خراب این که داری تو علاقه به کتاب
من که رفتم تو شوی غرق چنان ده بخوان، هی ده بخوان، هی ده بخوان
وقت برگشتن من سرگرمی که طلا صدای می‌زنم از یک قدمی
(چلنگر: ۲۷)

کتاب و کتابخوانی، نماد بیداری و آگاهی و یکی از شگردهای تبلیغاتی افراشته در آثار اوست. او به این شکل به محرومان و فقیران می‌آموزد تا در هر فرصتی که پیش آمد، کتاب بخوانند. این مسئله که با برخورد شدید اربابان و سرمایه‌داران روبه‌رو می‌شود، نشان‌دهنده اهمیت آن در مبارزه با ظلم و فاصله‌ی طبقاتی است:

شوfer شخصی اعیان و رجال باید البته که کور و کر و لال

(چلنگر: ۲۷)

شاعر در پایان آثار خود معمولاً لحظات امیدبخش پیروزی را نوید می‌دهد و به این صورت مردم را به قیام امیدوار و تشویق می‌کند. برای مثال در تعزیه "قبله عالم"، مردم آگاه، بیدار، دانا و همیشه در صحنه مبارزه، شعارگویان وارد میدان می‌شوند و جلوی توطئه را می‌گیرند و نقشه بیگانگان را نقش بر آب می‌کنند.

همان‌طور که اشاره شد، در یکی از داستان‌های افراشته، عینک نماد سواد، آگاهی و بیداری است. داستان در مورد کودکی است که با پیدا کردن یک عینک، بینش و کنش جدید می‌یابد و به سوی سوادآموزی و بیداری پیش می‌رود. در پایان هم برای همه جاهلان حقیقت، آرزوی عینک یعنی بینش و آگاهی می‌کند: "اما در مملکت ما هنوز جوانان و پیرانی هستند که چشم آن‌ها عینک لازم دارد. این‌ها گیج و سرگردان مثل گمشده‌ای در بیابان، کوره‌راه‌ها را گز می‌کنند. گول سرداب‌ها را می‌خورند و راه راست را نمی‌یابند. این‌ها مثل بچگی‌های من عینک لازم دارند، ولی چه بهتر که تا دیر نشده، احتیاج خود را به عینک حس کنند تا بعدها شرمنده نشوند که نتوانسته‌اند حقیقت را به موقع، آن‌طور که هست ببینند." (مکتب نو: ۵۳)

از طرفی افراشته به نقش روزنامه‌ها در بیداری مردم نیز ایمان داشت. او خود سردبیر روزنامه‌ای چون چلنگر بود. چلنگر همچون نسیم شمال و بسیاری از روزنامه‌های آزادی‌خواه دیگر، در بیداری مردم نقش به‌سزایی داشت و با خطاب قرار دادن طبقات پایین جامعه، در کندن ریشه‌های جهل مؤثر بود.

- تجددطلبی

مسئله‌ی فرهنگی دیگری که در آن روزگار بسیار رواج داشت، تجددخواهی و تجددطلبی است. افراشته یکی از طرفداران تجدد و از مبلغان نوگرایی است. او در داستان‌های خود مظاهر تجدد را نام برده و دورنمایی از آن را برای مخاطبان خود به تصویر می‌کشد. ابیات زیر نمونه‌ای از اشعار او در توصیف مظاهر تجدد است:

با تلنگر به لب میز غذا، تق تق تق	پنجه‌های مانیکور گرم به کار - آی گفتی
دست قفل، کمر و پنجه به هم موقع رقص	سر و پا، دوبه‌دو و چاربه‌چار - آی گفتی
ویسکی و ککتل و کنیاک فراوان خوردن	یله دادن به بر و سینه یار - آی گفتی

(چلنگر: ۱۷)

در داستانی با عنوان "سرایدار" مظاهر تجدد و وسایل رفاه دنیای مدرن را توصیف می‌کند و از زبان جعفر، سرایدار کاخ ارباب، مخاطبان خود را از پیشرفت‌های جدید باخبر می‌کند: "این‌جا حمام است. این‌ها شیر گرم است و این یکی سرد است. این سر آبپاش را دوش می‌گویند. آن‌جا اسمش اتاق ناهارخوری است. بایستی ناهار را آشپز که درست کرد، آنجا بیاورند و بخورند. این اتاق‌ها، اتاق‌های خواب است. این اتو با برق کار می‌کند. دیگر احتیاج به آتش ندارد. این‌جا مستراح است. بله این دیوارها از مخمل است.... آن پاروها که در سقف آویزان هستند، این طور می‌چرخند. این بادبزن سقفی است. این دستگاه مال گرم کردن اتاق است..." (مکتب نو: ۲۰-۲۱)

همچنین در داستانی با عنوان "مکتب نو"، افراشته عقب‌ماندگی جامعه را با استفاده از روش قیاس توصیف کرده و با این تکنیک، مکتب‌های سنتی و شیوه‌های آموزشی غلط را نقد، و مدارس نوین به سبک اروپایی را که از مظاهر تجدد و مدرنیته است، تبلیغ می‌کند. در مکتب‌های قدیمی، فردی جاهل به عنوان معلم با شیوه‌های غلط همچون فلک کردن کودکان را درس می‌داد. این شیوه باعث انزجار کودکان از درس و مکتب می‌شد و به نوعی رواج بی‌سوادی را در پی داشت: "چوب و فلکه با طناب پنبه‌ای، مثل ماده‌ی پنج حکومت نظامی، همیشه برابر چشم ما بالاسر آقامیرزا، کنار لوله کاغذها و کتاب‌هایش در طاقچه قرار داشت." (مکتب نو: ۳) همان‌گونه که در تاریخ آمده است، در دوره‌ی قاجار، با رسیدن نسیم تجدد به ایران، عده‌ای از دانشجویان برای کسب دانش روز به اروپا سفر کردند. "مرتضی" یکی از دانش‌آموزان جدید مکتب، نماد همین غرب‌دیدگان و تجددخواهان است. کسانی که تجدد و آزادی و پیشرفت غرب را با خود سوغات آورده‌اند. مرتضی از این مدرسه‌های نو، برای دانش‌آموزانی که در حصار مکتب زندانی‌اند، می‌گوید و آنان را که گرفتار جهل‌اند، بیدار می‌کند.

در داستانی با عنوان "روزا-رمضان"، دو قطب تجدد و سنت در مقابل هم وصف شده‌اند. روزا نماینده‌ی اهل تجدد که: "چند سفر با پدرش به فرنگستان رفته و با زندگی اروپایی خو گرفته است." (مکتب نو: ۲۹) رمضان از خانواده‌ای سنتی، معتقد به مراعات سنن و دشمن

هرگونه آثار و تمدن اروپایی: "خانواده رقیق‌التجار مجبور بودند، حتماً غذا را با دست بخورند، چایی را در نعلبکی بریزند و سر بکشند، شب‌های جمعه فاتحه اهل قبور بروند، در ایام عید به زیارت بروند و از پانزده روز مانده به رمضان، روزه‌ی پیشواز بگیرند و این عمل را غیرمستقیم به اطلاع در و همسایه برسانند." (مکتب نو: ۲۸) با یک نگاه، رمضان عاشق روزا می‌شود و وصلت سر می‌گیرد، اما اختلافات آن‌ها از همان روزهای اول شروع می‌شود. به این شکل، مظاهر تجدد و سنت در یک خانه جمع می‌شود و روزهایی که مرد پادشاهی می‌کند، مظاهر سنت در خانه غلبه می‌یابند و روزهایی که زن پادشاهی می‌کند، مظاهر تجدد در خانه برجسته می‌شوند. در پایان، افراشته که خود از طرفداران تجدد و مدرنیته است، و از آن با عنوان "نظم نوین" در داستان یاد می‌کند، روند داستان را به سمت پیروزی تجدد می‌برد و نشان می‌دهد که در این نزاع بین سنت و تجدد، سرانجام تجدد پیروز خواهد شد.

به طور کلی، افراشته در تمام آثار خود، جامعه‌ی فرتوت را عامل فقر و ظلم می‌داند و از مخاطبان خود می‌خواهد، تا خود را از این حصار تنگ برهانند، زیرا در پس آن، روز و روزگاری نو در انتظار آنهاست.

ج) نقد سیاسی

- انتقاد از شاه و فساد دستگاه حکومتی

اساسی‌ترین انتقادهای سیاسی افراشته، متوجه شخص اول مملکت، یعنی شاه است. او بارها عدم لیاقت و کفایت شاه را در حکومت مورد انتقاد قرار داده است. به تمسخر گرفتن رأس هرم قدرت، اوج شجاعت یک طنزپرداز آزادی‌خواه و نهایت جسارت یک منتقد است:

عصر شاه کهنه‌بود، عصر هل، عصر گلاب
 یک چنین شاهی دگر ما را نمی‌آید به‌خواب
 پانزده میلیون نفر غارت شد، ایرانی خراب
 ما که بار خویش را بستیم از این چله چاپ
 (آی گفتی: ۳۶)

تحقیر شاه و دستگاه حکومتی، در اکثر آثار افراشته بازتاب یافته است. مهم‌ترین داستان در این زمینه، داستانی با عنوان "دماغ شاه" است. در این داستان با انگشت نهادن بر یکی از نقطه ضعف‌های محمدرضا پهلوی، او را به‌طور مستقیم تحقیر کرده و با اشاره به باج‌گیری‌های

مأموران دولتی، دستگاه فاسد حکومتی آن روزگار را رسوا کرده است. "دماغ شاه"، برداشتی از حوادث ۲۵ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ است. هنگامی که شاه از ایران گریخت، مردم مجسمه‌های او را شکستند. پس از آنکه مجدداً به سلطنت رسید، دستور داد تمام قطعات شکسته‌ی مجسمه‌ها را جمع کنند و از آن یک مجسمه‌ی بزرگ بسازند. مأموران به جمع‌آوری قطعات شکسته می‌پردازند و آنها را به هم وصل می‌کنند. اما متوجه می‌شوند که دماغ مجسمه گم شده است. دستور صادر می‌شود که برای یافتن دماغ قبله‌ی عالم، همه خانه‌ها باید بازرسی شود. مأموران، در هر کجا چیزی شبیه به دماغ می‌یافتند، صاحبش را به جرم قیام علیه سلطنت و قانون اساسی بازداشت می‌کردند. اشخاصی که با دیگران دشمنی داشتند، دماغ سنگی یا چوبی می‌ساختند و در خانه آن‌ها می‌انداختند و به مأموران خبر می‌دادند که آن شخص دماغ شاه را در خانه خود مخفی کرده است. دماغ شاه، بهانه‌ای برای باج‌گیری مأموران دولت از مردم عادی می‌شود. افراشته در این داستان، دماغ شاه را به بیماری واگیرداری تشبیه کرده که در کوتاه‌ترین زمان، در تمام شهر پراکنده شده است و هر روز مردم بیشتری را مبتلا می‌کند. این مسئله تا جایی پیش می‌رود که بیست و یک کلانتری تهران، اعلام موجودیت این برجستگی را می‌کنند و هر کدام با ارائه‌ی اسنادی، مدعی در اختیار داشتن اصل آن می‌شوند. مطرح شدن این سؤال، اوج تحقیر شاه است: "به نظر حضرت والا، یک بشر می‌تواند دارای چند بینی باشد؟" (دماغ شاه: ۱۰۲)

در کمدی "مسخره بازی"، تمام مسئولین، از قاعده تا رأس هرم، یعنی حتی شاه و وزیر مورد نقد قرار گرفته‌اند. به عقیده نگارنده، این کمدی سیاسی-اجتماعی، یکی از عاطفی‌ترین نمایشنامه‌های افراشته است. این نمایشنامه، انتقادی از وضع اداره‌های آن روزگار است که افرادی نالایق بر آن‌ها ریاست می‌کنند. در این اداره، همه کارمندان و حتی رئیس معنادند، اما فقط یک کارمند را به جرم اعتیاد اخراج کرده‌اند. در پایان، وزیر که برای سرکشی به اداره‌ها آمده است، نه تنها رسیدگی نمی‌کند، بلکه جای خوابی برای خود فراهم می‌کند و به خواب غفلت فرو می‌رود. خوابی که مانع از شنیدن صدای فریادخواهی و دادخواهی زن کربلایی می‌شود. اعتیاد وزیر، یعنی رأس هرم، یادآور این مثل است که: "خانه از پای بست ویران است." قصد افراشته از ارائه این تصویر، نمایش خواب غفلت بزرگان مملکت در مقابل فقر و ظلم جامعه

است. در پایان، زن کربلایی فریاد می‌زند، اما وزیر که در چند قدمی اوست، صدای او را نمی‌شنود، چرا که در خواب است! طنز تلخ این کمدی، در پرده‌ی آخر، دل هر انسانی را به درد می‌آورد. با بیان این درد بزرگ، کمدی به پایان می‌رسد.

در داستانی با عنوان "گوش به زنگ" نیز، اشاره به تیراندازی به سوی شاه می‌شود. این اتفاق خفقان موجود در جامعه را بیشتر می‌کند و عده‌ای از هوشیاران را به زندان می‌اندازند.

- مبارزه با استبداد

در دوره‌ی زندگی افراشته، استبداد و خفقان بر جامعه حاکم بود، در نتیجه یکی از آماج‌های انتقاد او استبداد است. او مستبدانی را که بر مردم ظلم می‌کنند به رگبار انتقاد می‌بندد:

سرهنگ، یک مسلسل در بارگاه مجلس آتش‌دهد چپ و راست بر چارراه مجلس
 با توپ و تانک ببندید این راه را مبادا زحمت‌کشان درآیند اندر پناه مجلس
 ما کرده‌ایم از اول، این خانه را قباله آسان نمی‌توان داد، بر صاحبش احاله
 (چلنگر: ۳۴)

با بیان "زحمت‌کشان درآیند اندر پناه مجلس"، افراشته دنیای آرمانی خود را که حکومت کارگران و زحمت‌کشان است، وصف می‌کند. مردم صاحبان اصلی مجلس هستند، اما استبداد حاکم بر جامعه آن‌ها را به رگبار می‌بندد و صاحب‌خانه را از خانه بیرون می‌کند. این استبداد نه تنها به کارگران و زحمت‌کشان رحم نمی‌کند، بلکه کاسبان را نیز در زیر سلطه‌ی خود دارد و اگر آن‌ها در مقابل مأموران دولتی و مالیاتی اعتراضی کنند، با چنین برخوردی روبه‌رو می‌شوند:

فعله و این‌طور زبان‌آوری؟! کاسب و آن‌قدر سخن‌پروری؟
 حال که این‌قدر شده‌ای خیره‌سر رحم به حال تو نیامد دگر
 عصر همان روز دکان لاک شد خرده حساب حسنه پاک شد
 دار و ندارش به ازاء خراج طبق قوانین غلط شد حراج
 بعد کجا رفت و چه شد بینوا بی‌خبرم بنده، خبر با شما

(مجموعه آثار: ۶۷-۶۸)

افراشته در روزگاری می‌زیست که ایران به گورستان دلهره و سکوت تبدیل شده بود و سال-های سال، سیاهی و خفقان بر شهرهای مختلف ایران سایه افکنده بود. او در شرح حال خود به این خفقان اشاره کرده است: "یاد دارم در اواخر که روزنامه‌ی امید عملاً تعطیل شد، صدی هفتاد مقالات، که به اداره‌ی سانسور می‌رفت، بر نمی‌گشت... مدیر سفارش می‌کرد که نویسنده، ملایم‌تر و بی‌بو و بی‌خاصیت‌تر بنویسد." (چهل داستان: ۲۵)

سخن سربازتر گفتن نشاید مبادا حکم توقیفش درآید
 که با قانون تازه، آب خوردن بود روزنامه را توقیف کردن
 (مجموعه آثار: ۴۲)

- افراشته و حزب توده

تأثیر از انقلاب اکتبر روسیه و گرایش سیاسی چپ افراشته و علاقمندی او به حزب توده را می‌توان به وضوح در آثار او ملاحظه کرد. تحلیل علل گرایش شاعر به این حزب، با توجه به آن برهه از تاریخ و صحبت از نقاط مثبت و منفی این گرایش، در حوصله‌ی این پژوهش نیست. از نظر افراشته، هدف اصلی حزب توده، اتحاد و حکومت کارگران و ارتقاء سطح زندگی آنان و بالا بردن مقام ایشان در سطح جامعه بود، در نتیجه شاعر این حزب را به عنوان تنها راه نجات کارگران و بهبود دهنده‌ی وضعیت ایشان، مورد ستایش قرار داده است. در آن برهه از تاریخ، قشر ضعیف جامعه تحت ستم بودند و فاصله‌ی طبقاتی بیداد می‌کرد. افراشته که نمی‌توانست در مقابل این ظلم و ستم چشم ببندد و سکوت کند، بارها در حمایت از قشر ضعیف، به طبقات بالای جامعه تاخته بود. او جامعه‌شناس نبود تا بتواند راه حلی ارائه دهد. او یک شاعر بود. در نتیجه تنها از روی حس انسان‌دوستی، به این ظلم واکنش نشان می‌داد. وی در طی سفری که به شوروی داشت، وقتی کارگران کشور همسایه را با کارگران کشور خود مقایسه کرد، نقطه‌ی امید و راه حل بهبود این شرایط را، در اتحاد کارگران علیه قدرت مرکزی و سرمایه‌داری دید. در آن زمان شوروی نمونه‌ی کشوری بود که علیه امپراتوری تاخته و شعارش حکومتی عادلانه بود. ندای آرامش از کشور همسایه به گوش مردم ایران رسید. این فضا برای عامه‌ی مردم مبهم بود. آن‌ها در تشخیص ضد و نقیض و خوب و بد این ندا حیران بودند. افراشته در طی این سفر،

آرامشی را در آن کشور یافت که در کشور خود نمی‌دید. او تنها راه نجات را حزب توده یافت. او تنها به دنبال راه نجات بود. اگر هر راه دیگری نیز می‌یافت، به آن چنگ می‌زد. پس می‌توان گفت گرایش او به حزب توده، تنها نمادی از تلاش او برای نجات قشر ضعیف جامعه و تنها تلاشی در جهت ایجاد یک حکومت عادلانه بود.

- مبارزه با استعمار

یکی از مهم‌ترین آثار سیاسی افراشته در مبارزه با استعمار، تعزیه‌ی "قبله عالم" است. این تعزیه مربوط به توطئه نهم اسفند سال ۱۳۳۱ است. در این روز، شاه و سیا، با کمک عده‌ای از روحانیون، افسران و افراد وابسته به رژیم، طرح توطئه‌ای را ریخته بودند که با بهانه‌ی خروج شاه قرار بود به مرحله‌ی اجراء درآید، اما با آگاهی مردم و آمدن آنها به میدان مبارزه، این توطئه خنثی و نقشه‌ی آنان نقش بر آب شد. افراشته در این تعزیه، همان‌گونه که از نامش پیداست، به شخص اول مملکت یعنی شاه تاخته و وابستگی حکومت به بیگانگان را نقد کرده است. همچنین در داستانی با عنوان "صاحب کیف"، این وابستگی را رندانه نقد کرده است. در این داستان، کیف نماد حق‌السکوت است که در دست همه‌ی نمایندگان مجلس دیده می‌شود. در این داستان، برای ساکت کردن کسانی که نگران سرمایه‌های ملی، از جمله نفت هستند، باج‌هایی پنهانی داده می‌شود.

یکی از شخصیت‌های سیاسی مرتبط با استعمار انگلیس در آن دوره، سید ضیاءالدین طباطبایی بود. او بعد از شهریور ۱۳۲۰، برای مبارزه با حزب توده و سایر سازمان‌های مترقی، از فلسطین به ایران فراخوانده شد:

از فلسطین خواستیم امدادگر	نفع ما چون اوفتاده در خطر
راز چندین ساله را بنمود باز	اولین خائن که افشاء کرد راز
داد یکسر هستی ما را به باد	داد ایران را به دست آن‌که داد

(چلنگر: ۹)

افراشته بارها در اشعار خود او را تحقیر کرده است. نمونه‌ای از آن، ابیات زیر است که اشاره به نقش بر آب شدن نقشه‌های او و بر باد رفتن آبروی شاه دارد:

حمله طبق نقشه‌ی سرکار شد
مختصر گر آبرویی داشتیم
نقشه ناقص بود، ناهنجار شد
باز ممنونیم آقا سید ضیاء
روی دستور شما بگذاشتیم
بیش از این ما را نکردی روسیا
(آی گفتی: ۴۰-۴۱)

این تحقیر زمانی کامل می‌شود که از زبان شاه، خطاب به او می‌گوید:
یا دوباره نقشه‌ی عالی بده
یا که تهران خانه خالی بده
(آی گفتی: ۴۱)

در داستانی با عنوان "مجاور حضور" نیز، به دخالت انگلستان و استعمار ممالک شرق اشاره می‌کند. شخصیت اصلی این داستان، یعنی آقای مجاور حضور معتقد است که در ممالک شرق "برگ از درخت نمی‌ریزد، مگر مصلحت و مشیت انگلیسی‌ها تقاضا بکنند!" (چهل داستان: ۵۹) او به قدری غرق دریای نفوذ انگلیسی‌هاست که همه چیز، حتی شیوع بیماری رماتیسم در کشور را ناشی از دخالت انگلستان می‌داند! افراشته این عقیده افراطی را نیز به تمسخر می‌گیرد: "آن افعی که حضرت حوا، مادر بزرگ ما را میوه بهشت خوراند و در نتیجه‌ی آن، دو وجود گرمی را به جزیره سرانندیب، پی اتاق خالی فرستاد، می‌دانی که بود؟ گفت: نه. گفتم: یکی از مأمورین انتلیجنت سرویس جاسوسی انگلستان! با کمال رضایتمندی گفت: حق اموات را رحمت کند." (چهل داستان: ۶۲-۶۳) افراشته در طی داستان، شیوه‌های استعمار انگلیس را برمی‌شمارد: قحطی مصنوعی انداختن، حاجی جدیدالاسلام درست کردن و با دین و مذهب مردم بازی کردن، یک روز برای چادر برداشتن به زن و بچه مردم فشار آوردن و روز دیگر برای چادر گذاشتن سر و صدا راه انداختن، دعوی مسلمان و یهودی و ارمنی، خلاصه مردم را به جان یکدیگر انداختن و تماشا کردن. (چهل داستان: ۶۲) به عقیده‌ی افراشته، شگردهای انگلیس دیگر فاش شده است و مردم آگاه شده‌اند. اما آقای مجاور حضور اصرار دارد که همه حقه‌ها زیر سر انگلستان است و مردان خدا در هر لباسند! "در لباس درویش، در لباس خالصی‌زاده، در لباس کاسب سرگذر، در لباس تاجر سفارتی، در لباس افسر، در لباس مستشار، در لباس وکیل مجلس، وزیر و مارگیر رنگ وارنگ درمی‌آیند." (چهل داستان: ۶۰) این داستان و این تصور و خیالات، خواننده را به

یاد رمان "دایی جان ناپلئون" اثر ایرج پزشک‌زاد می‌اندازد. جمله معروف "کار، کار، کار انگلیس است" (پزشک‌زاد، ۱۳۵۱: ۲۸۶)، تکیه کلام دایی جان ناپلئون است. او مردی پریشان احوال است و به دلیل ناکامی در زندگی واقعی، ناپلئونی در ذهن ساخته است و گمان می‌کند که انگلیسی‌ها قصد نابودی او را دارند.

در داستانی با عنوان "پاقاپوق لندن"، به مسئله‌ی استثمار کشورهای جهان سوم توسط کشورهای سرمایه‌داری به خصوص انگلستان اشاره می‌کند. در برخورد با یک کارگر انگلیسی، از تصورات مردم ایران می‌گوید که فکر می‌کنند در انگلستان همه مردم در رفاه هستند: "خوشا به سعادت شما انگلیس‌ها، دولت امپراتوری شما که تمام دنیا را سرکیسه می‌کند، دستش به عرب و عجم به اصطلاح بند است، تمام حاصل زحمت اکثر مردم روی زمین را برمی‌دارد، می‌آورد توی جزیره بریتانیای کبیر، می‌چپاند توی حلق ملت خودش، ببین لندن کجا؟ تهران کجا؟" (مکتب نو: ۶۳) در حالی که آن کارگر انگلیسی ادعا می‌کند که روح مردم زحمت‌کش و توده‌های واقعی انگلیس، از این ماجرا بی‌خبر است و آن‌ها خود در فقر هستند. نتیجه‌ی کلام افراشته این است که هر کجا سرمایه است، فقر هم است و همه کارگران و زحمت‌کشان روی زمین به نحوی استثمار می‌شوند: "هر کجا که سرمایه است، فقر هم هست. در هر جا که خیابان کاخ هست، پاقاپوق هم هست. بلی جانم، لندن هم پاقاپوق دارد. مثل پاقاپوق شما." (مکتب نو: ۸۱)

(د) نقد اخلاقی

افراشته یک طنزپرداز اجتماعی است و دغدغه‌ی اصلی او، مربوط به کاستی‌های جامعه است. اما با این حال از نقد اخلاق فردی نیز غافل نبوده و اخلاق ناپسند شخصی را نیز مورد انتقاد قرار داده است. او مخاطبان خود را به صفات نیکو و انسانیت دعوت می‌کند و صفات ناپسندی چون حساست، تنگ‌نظری، حرص، جهل، دروغ‌گویی، دلبستگی به امور دنیوی و خودخواهی را مورد انتقاد قرار می‌دهد.

- اعتیاد

یکی از دغدغه‌های افراشته، شیوع اعتیاد به مواد مخدر و مشروبات الکلی در ایران است. مسئله‌ی خانمان‌سوز اعتیاد، روح حساس او را مضطرب می‌کند. این اضطراب هم در اشعار و

هم در نمایشنامه‌های او انعکاس یافته است. افزاینده علاوه بر رواج اعتیاد در میان طبقه حاکم، یعنی شاه و وزیر، از اعتیاد در میان کارمندان دولت نیز انتقاد کرده است:

بیخودی هر کس نمی‌شه بخشدار ساقیا ودکا بده، منقل بیار

(بخشداری: ۹۹)

بگیر از دست من، این پول و بردار برای خرج تریاکت نگه دار

(بخشداری: ۱۰۱)

حکم جلب آورده‌ام از بخشدار سفره رنگین کن، عرق، تریاک بیار

(بخشداری: ۱۰۲)

جیزجیز، پف پف، کیپ است عجب این وافور چشمم از حدقه درآمد، زده‌ام از بس زور
قهوه چی، بل بله، یک شش نخودی چاق بده این لاغره این بست بیندازش دور
چارپایه بده و چایی پرمایه بریز مرگ من آتش اخته بده وافور تمیز
(چلنگر: ۳۹)

شاعر خطاب به فرد معتادی که زمام امور سیاسی را به دست گرفته است و از بمب اتم سوال می‌کند، می‌گوید:

شیره‌ای بمب اتم را چه کنی خانه خراب راست می‌گویی و مردی تو خودت را دریاب
خانمان سوزتر از بمب، همین وافور است انفجاریست در این حلقه که ناید به حساب
بشکن این معدن بدبختی و بیچاره‌گری چشم وا کن که جهان راست مبارک خبری
(چلنگر: ۴۱)

افراشته با استفاده از شیوهی مبالغه، مسئله‌ی اعتیاد را چنان حاد نشان می‌دهد که می‌گوید دولتیان کشت تریاک را به کشت گندم ترجیح می‌دهند: "رئیس: استغفرالله، غیرممکن است، این عمل آخری دولت هم کار دستمان داد، آخر چطور می‌شود تریاک توی مملکت نباشد؟ من عقیده دارم، می‌شود از زراعت گندم جلوگیری کرد، خب، مردم با حبوبات و بقولات شکمشان را پر می‌کنند، اما تریاک نباشد، چطور ممکن است؟" (مسخره بازی: ۶۲)

در داستانی با عنوان "منزه"، بر دروغ تاخته و رسوایی ناشی از دروغگویی را به تصویر کشیده است. آقای منزه که بدهکار است، ادعا دارد که توان پرداخت بدهی خود را فعلاً ندارد و جز قرض و گرفتاری، چیزی پس انداز نکرده است. اما ناگهان فاش می‌شود که او با پس-اندازهای خود، خانه‌ای بزرگ خریده است. او باز هم دروغ‌های خود را ادامه می‌دهد و خرید خانه را تکذیب می‌کند. اما دیگر حقیقت فاش و او نزد دیگران رسوا شده است: "داداش من یکی مخلصت هستم. پوستت را هم توی دباغ‌خانه می‌شناسم. به یاد بیاور روزی که می‌گفتی زخم وضع حمل دارد، برای ماما و غذا معطل هستم. همان‌طوری که ما به خوشی دادیم، تو هم به خوشی پس بده و خانه مبارکت باشد، بخر و همین دوتا خرسک را وردار، آن‌جا را فرش کن، ولی پول ما را هم بده." (مکتب نو: ۱۶) در این داستان، دزدی از بیت‌المال نیز مورد انتقاد قرار گرفته است. افرادی که در مدت کوتاه و به صورت ناگهانی صاحب ثروت فراوان می‌شوند، قریب به یقین، ثروتشان حلال و حاصل دسترنج خودشان نیست. آن‌ها با خوردن مال مردم، هر روز فربه‌تر می‌شوند. افراشته به این نوع دزدی‌های پنهان اشاره کرده و عاملان آن‌ها را رسوا ساخته است. آقای منزه، یکی از همین دزدان پنهان است که از پاک‌ی خود این‌گونه می‌لافد: "چه بسا اتفاق می‌افتاد که مردم بسته بسته اسکناس می‌آوردند، ولی من رد می‌کردم، چون ذاتاً و فطرتاً پاک و منزه هستم. این اخلاق‌ها را ندارم. به عبارت ساده‌تر، دزد نیستم و به بیت‌المال ملت چشم طمع ندوخته‌ام. همیشه پیش چشم خود، خدا را حاضر و ناظر دانسته و می‌دانم. وقتی انسان به عقبه و معاد اعتقاد داشته باشد، مثل بنده خودش را آلوده نخواهد کرد." (مکتب نو: ۱۵) در پایان با فاش شدن خبر خرید خانه، عملکردش زیر سؤال می‌رود.

در داستانی با عنوان "بز بیاری"، یک سرهنگ توان اجاره‌ی خانه ندارد و برای سر گرفتن معامله، دروغ‌هایی مصلحت‌آمیز می‌گوید که یکی پشت دیگری فاش می‌شود و او را رسوا می‌کند و در نهایت باعث فسخ معامله می‌شود. وضعیت او را بعد از فاش شدن دروغ، این چنین توصیف می‌کند: "سرهنگ بیچاره، حال آدمی را پیدا کرده بود که بعد از یک حصبه شدید، تنش عرق کرده باشد. سر تا پا خیس بود. صاحب‌خانه وضعی بهتر از سرهنگ نداشت، مثل آدم‌های برق زده، بی‌حرکت مانده بود و نگاه‌های غضب‌آلود او بدون کوچک‌ترین تغییر جهتی، بر

صورت سرهنگ که در این حال، به نظر او مظهر دروغ‌گویی و پشت هم اندازی می‌آمد، دوخته شده بود." (مکتب نو: ۴۰-۴۱)

- خودخواهی

افراشته نسبت به خودخواهی‌های اعیان و اشراف واکنش نشان می‌دهد و در آثارش بارها این افراد خودخواه و مغرور را به راه اعتدال و انسانیت دعوت می‌کند. برای مثال در این ابیات که خطاب پدری خودخواه به پسری انقلابی است، خودخواهی و بی‌توجهی اعیان نسبت به فقراء مورد انتقاد قرار گرفته است:

حمایت از کارگران می‌کنی؟	رعایت از رنجبران می‌کنی؟
شکایت از مفتخوران می‌کنی؟	پسر حیا کن، به تو چه بی حیا
در توی بازار شدم روسیا	پنجه او، بازوی او، پای او
آن که شکسته شده اعضای او	به ما چه بدبختی بدبخت‌ها
نیست دگر هیچ کجا جای او	
به ما چه سرسختی سرسخت‌ها	

(چلنگر: ۴۶)

نمونه‌ی دیگری از خودپرتربینی و خودخواهی اربابان نسبت به زیردستان:

مردکه، گفته‌امت چندین بار	هستم از کلمه "تو" من بیزار
"تو" به امثال توها می‌گویند	نه به امثال چون من دولتمند
"من به تو گفته‌ام" از این کلمات	هست مخصوص همین مردم لات
لازم است این‌که بگویی این‌جور:	"فدوی عرض نمودم به حضور"
حرف را از روی آداب بگو	به تو بنده، به من ارباب بگو

(چلنگر: ۲۶-۲۷)

نمونه‌ی دیگر این خودخواهی، در ابیات زیر آمده است که فقط به فکر منافع خود هستند:

افتاده در خطر سخت، هم کارخانه هم دیه	باید به نفع اشراف، خواباند این صدرا
تا از مدال گردد، سرسینه‌ها مزین	محفوظ ماند ایران، یعنی منافع من

(چلنگر: ۳۵)

- ریاکاری

یکی دیگر از خلیات مورد انتقاد در اشعار افراشته، ریاکاری است. او در شعر "کبله محمود تره‌بارفروش" ریاکاری را مورد انتقاد قرار می‌دهد و بر آن می‌تازد. کبله محمود که این چنین به نظر می‌آید:

پین پیشانی مانده مس	اتصالاً دو لب اندر بس بس
سبجه مابین دو سبابه، دو شست	لحظه‌ای عاطل و باطل نشست
دست‌ها را به حنا کرده خضاب	شیعه خلص و بی سوسه و ناب
چهره از نور صفا، نور بلین	بی وضو پشت ترازو نشین

(مجموعه آثار: ۵۰)

به جرم عرق فروشی و میگساری محکوم می‌شود:

کبله محمود و دومن ریش و عرق	هو که برگردی و واگردی ورق
-----------------------------	---------------------------

(مجموعه آثار: ۵۳)

او با استفاده از تیپ‌سازی، همه ریاکاران مذهبی و غیرمذهبی را رسوا می‌کند و مظاهر ریا را در هم می‌شکند و با این مصرع شعر را به پایان می‌رساند: "کبله محمودته تحویل بگیر!" (مجموعه آثار: ۵۳)

نوع دیگری از تظاهر، در سلسله مراتب اداری است. زیردستان، به ظاهر مطیع و چاپلوس بالادستان هستند، در حالی که به خون آنان تشنه‌اند. این دورویی در تعزیه "بخشداری" نقد شده است. بخشدار در حالی که در مقابل فرماندار چاپلوس و ستایش‌گر است، در حق فرماندار می‌گوید:

ذله‌ام از دست این گردن کلفت	تا کی هی پول و هی سوغات مفت
واقعاً ما هم شدیم این‌جا سپور	مفته جاروکش برای لندهور
باز هم احمق دوقورتش باقیه	این چه بدانگی، چه بد اخلاقیه

(بخشداری: ۱۰۰)

نتیجه‌گیری

افراشته با استفاده از زبان ساده و عامیانه، به انتقاد از مشکلات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه‌ی خود پرداخته است. دست‌مایه اصلی آثار او مشکلاتی از قبیل فاصله‌ی طبقاتی، فقر، جهل، نظام سرمایه‌داری، رواج رشوه، اعتیاد و به طور کلی، بیان آرزوها و رنج‌های مردم ستم‌دیده است. او که از میان عامه‌ی مردم برخاسته بود، با مشکلات و دغدغه‌های طبقات محروم جامعه به خوبی آشنا بود. او فاصله‌ی طبقاتی را منشأ جهل و فساد می‌دانست. در نتیجه، در تحلیل آثار او باید به شرایط مکانی و زمانی، میزان آگاهی مردم از مسائل سیاسی روز و حساسیت حکومت نسبت به کلماتی چون آزادی و استعمار توجه داشت.

آثار افراشته سرشار از اندیشه‌های انتقادی است. او در هر یک از شعرها و داستان‌های خود، به یکی از مظاهر فساد در جامعه تاخته است. در این پژوهش، آماج‌های انتقاد و محتوای فکری در آثار فارسی افراشته (شعر، داستان، نمایشنامه و تعزیه) تحلیل شده است. محتوای طنز در آثار او شامل پنج گروه اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اخلاقی است. چهار گروه اول انتقادهایی اجتماعی و جمعی، و گروه آخر شامل انتقادهایی فردی و شخصی از صفات ناپسند انسانی است. مهم‌ترین انتقادهای اجتماعی او شامل وضعیت کارگران و دهقانان، مبارزه با نظام ارباب-رعیتی و سرمایه‌داری، بی‌عدالتی و فساد دستگاه اداری است. از شاخص‌ترین انتقادهای اقتصادی او رواج رشوه، فاصله‌ی طبقاتی و فقر است. انتقادهای فرهنگی او شامل وضعیت زنان، تجددطلبی، مبارزه با جهل و بی‌سوادی است. انتقادهای سیاسی در وهله اول انتقاد از شاه و فساد دستگاه حکومتی، و سپس مبارزه با استعمار و استبداد است. تأثیر انقلاب اکتبر روسیه در این بخش از آثار افراشته به وضوح دیده می‌شود. انتقادهای اخلاقی او نیز شامل رواج اعتیاد، دروغ، خودخواهی و ریاکاری است.

مهم‌ترین ویژگی آثار افراشته، بازتاب فرهنگ و زبان عامیانه در شعر و داستان است. محتوای اجتماعی و انتقادی آثار افراشته بر ویژگی‌های هنری و زبانی آثار او غالب است و اهمیت اشعار و داستان‌های او بیشتر به جهت محتوای این آثار است. آثار او فارغ از صورت آنها از ارزش اجتماعی برخوردار است. ارزش‌های اخلاقی و حرفه‌ای افراشته در مقاطع مختلف زمانی، به

دلیل وابستگی به حزب توده همیشه مهجور مانده و وی جایگاه واقعی خود را در عرصه‌ی ادبیات ایران، مخصوصاً طنز، به دست نیاورده است.



منابع

- آرین‌پور، یحیی، (۱۳۷۲)، *از صبا تا نیما*، ج ۲، چاپ پنجم، تهران: زوار.
- اصلانی، محمدرضا، (۱۳۸۵)، *فرهنگ واژگان و اصطلاحات طنز*، تهران: کارون.
- افراشته، محمدعلی، (۱۳۲۴)، *آی گفتی*، تهران: اداره‌ی نشریات حزب توده.
- _____، (۱۳۳۱)، *مکتب نو*، تهران: اداره‌ی نشریات حزب توده.
- _____، (۱۳۵۷)، *چلنگر*، تهران: رفعت.
- _____، (۱۳۵۸)، *مجموعه آثار محمدعلی افراشته*، گردآوردنده نصرت‌اله نوح، تهران: توکا.
- _____، (۱۳۶۰ الف)، *چهل داستان*، به کوشش نصرت‌اله نوح، تهران: حیدرآباد.
- _____، (۱۳۶۰ ب)، *نمایشنامه‌ها تعزیه‌ها سفرنامه*، به کوشش نصرت‌اله نوح، تهران: حیدرآباد.
- _____، (۱۳۸۹)، *دماغ شاه*، به کوشش بهزاد موسایی، چاپ دوم، رشت: فرهنگ ایلیا.
- پزشک‌زاد، ایرج، (۱۳۵۱)، *دایی جان ناپلئون*، تهران: صفی‌علی‌شاه.
- تجبر، نیما، (۱۳۹۰)، *نظریه‌ی طنز بر بنیاد متون برجسته‌ی طنز فارسی*، تهران: مهریستا.
- شفیع‌ی کدکنی، (۱۳۹۰)، *با چراغ و آینه (در جستجوی ریشه‌های تحول شعر معاصر ایران)*، تهران: سخن.
- صدر، رویا، (۱۳۸۱)، *بیست سال با طنز*، تهران: هرمس.
- ضیایی، محمدرفعی، (۱۳۸۸)، *پرونده‌ی کاریکاتور*، ج ۲، تهران: سوره مهر.
- فتوحی، محمود، (۱۳۹۰)، *سبک‌شناسی (نظریه‌ها، رویکردها و روش‌ها)*، تهران: سخن.
- فخرائی، ابراهیم، (۱۳۶۵)، *گیلان قلمرو شعر و ادب*، تهران: جاویدان.
- مرادیان گروسی، علی اکبر، (۱۳۸۷)، «تأثیر افراشته بر شاعران گیلکی زبان»، چپستا، ش ۲۵۱، مهر، ۱۱۳-۱۰۳.
- موسوی گرمارودی، علی، (۱۳۸۰)، *دگرخند (درآمدی کوتاه بر طنز و هزل و هجو در تاریخ معاصر)*، تهران: مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران.
- نبوی، ابراهیم، (۱۳۷۸)، *کاوشی در طنز ایران*، ج ۱، تهران: جامعه ایرانیان.
- نجف‌زاده بارفروش، محمداقبر، (۱۳۷۸)، *طنزنویسان ایران از مشروطه تا امروز*، تهران: خانواده.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی